

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرْجَهُمْ



فَوَارِي

| ششم دبستان |



## وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب: فارسی - ششم دبستان - ۶۰۳

پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تالیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری  
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: نعمت‌الله ایران‌زاده، علیرضا چنگیزی، فردوس حاجیان، حاتم زندی،  
محمد رضا سرتشار، اسدالله شعبانی، زهرا اسلامداد موسوی، ملاحت نجفی عرب، شهین نعمت‌زاده، سليم  
نیساري و عباسعلی وفایي (اعضاي شوراي برنامه‌ریزی)  
حسين قاسم‌پور مقام، فريدون اکبری شلدره، نازيلابهروان، مهتاب ميرايي آشتiani، مرجان سجودي،  
راحله محمدی، حسن ذوالقاري و محمد رضا سنتگري (اعضاي گروه تاليف) - محمد دانشگر (ويراستار)

مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره‌ی کل نظارت بر نشر و توزيع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی: احمد رضا اميني (مدير امور فني و چاپ) - مجید ذاکري يونسي (مدير هنري) -  
جواد صفری (طرح گرافيك، طراح جلد و صفحه آرا) - الهام اركيا، بهرام ارجمند نيا، ميشم بروزا، بهاره جابری،  
تنا حسین پور، پارسا حسین پور، فاطمه حق نژاد، سیاوش ذوالقاريان، فاطمه رادپور، ايمان نکاحي،  
ليدا معتمد، حسین یوزباشی، محمد رضا محمدي آذداريانی (تصویرگران) - کامران انصاري (طرح خط  
رايانه‌اي) - فاطمه باقری مهر، فاطمه گیتی جیبن، زهرا رشیدی مقدم، زینت بهشتی شیرازی، حمید ثابت  
کلاچاه، ناهید خیام‌باشی (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۰۹۱۱۶۱-۹، ۰۸۸۳-۹۲۶۶، دورنگار: ۰۸۳-۹۲۶۶، کد پستي: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

ناشر: شركت افست: تهران - كيلومتر ۴ جاده‌ی آبعلی، پلاک ۸، تلفن: ۰۹۳-۷۷۳۳۹۰۹۷، دورنگار: ۰۹۷-۷۷۳۳۹۰۹۷

صندوق پستي: ۰۹۷۹-۱۱۵۵

چاپخانه: شركت افست «سهامي عام» ([www.Offset.ir](http://www.Offset.ir))

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ هشتم ۱۴۰۲

برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی [www.chap.sch.ir](http://www.chap.sch.ir) و

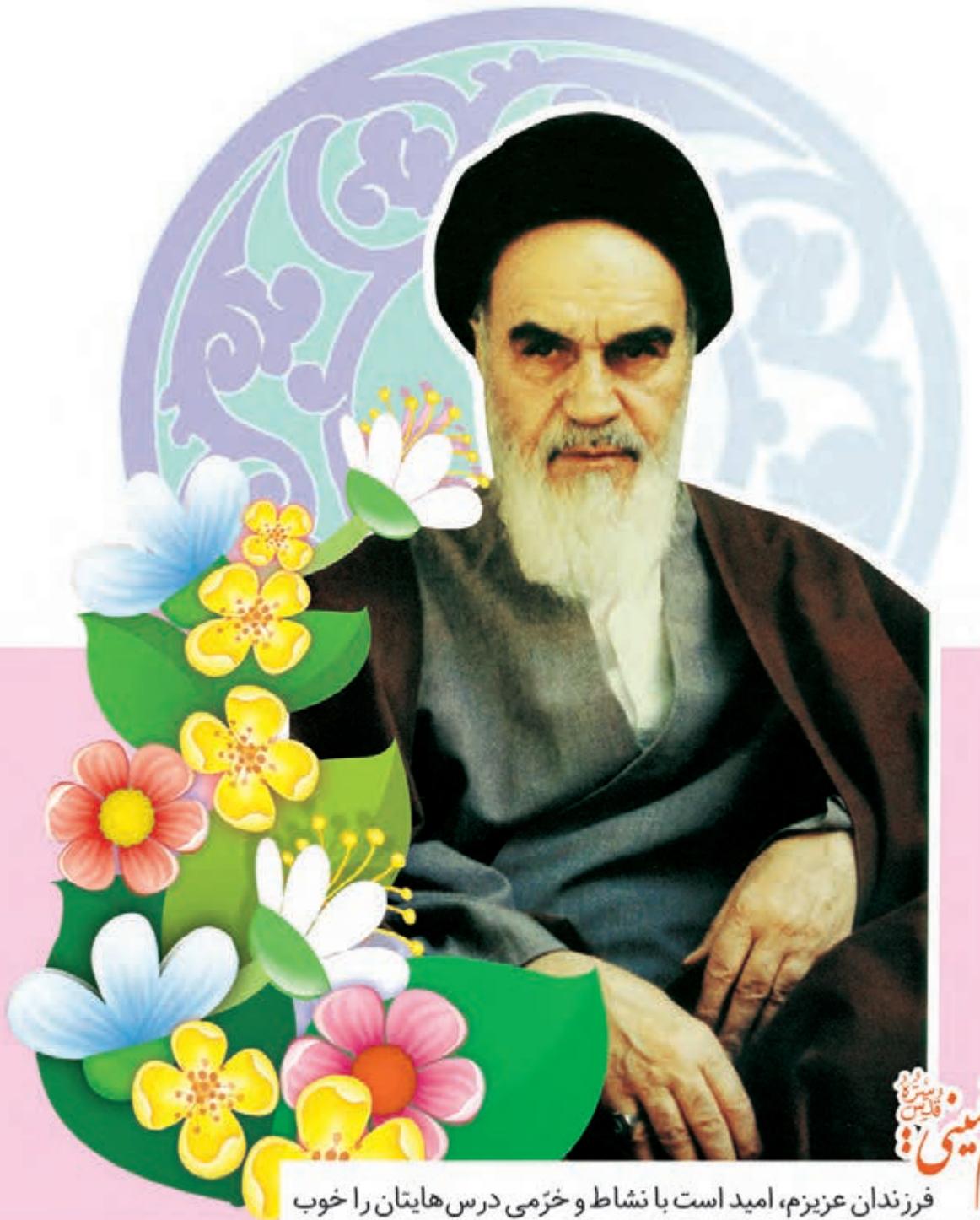
برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزيع مواد آموزشی به نشانی [www.irtextbook.ir](http://www.irtextbook.ir) یا [www.irtextbook.com](http://www.irtextbook.com) مراجعه نمایید.

کليه حقوق مادي و معنوی اين کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و  
پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزاي آن بهصورت چاپی و الکترونيکی و ارائه در پایگاه‌های  
مجازی، نمايش، اقباس، تلخيص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر  
شكل و نوع بدون کسب مجوز از اين سازمان منوع است و متخلفان تحت پيگرد قانوني قرار مي‌گيرند.

شابک ۷ ISBN 978-964-05-2481-7 ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۴۸۱-۷

## امام خمینی

فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس هایتان را خوب بخوانید و در همان حال به وظایف اسلامی که انسان ها را می سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادراتان را غنیمت بشمارید.



## پیشگفتار

۶

ستایش: به نام آن که جان را فکرت آموخت

۸

## فصل اول: آفرینش

۹

درس اول: معرفت آفریدگار

۱۰

حکایت: محبت

۱۳

درس دوم: پنجره‌های شناخت

۱۴

بخوان و حفظ کن: ای مادر عزیز

۱۸

بخوان و بیندیش: هدُهُد

۲۰

## فصل دوم: دانایی و هوشیاری

۲۵

درس سوم: هوشیاری

۲۶

بخوان و حفظ کن: سخن

۳۰

درس چهارم: داستان من و شما

۳۲

حکایت: علم و عمل

۳۶

درس پنجم: هفت خان رستم

۳۷

بخوان و بیندیش: دوستان همدل

۴۳

## فصل سوم: ایران من

۴۹

درس ششم: ای وطن

۵۰

حکایت: انواع مردم

۵۳

درس هفتم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۱)

۵۴

بخوان و حفظ کن: همه از خاکِ پاکِ ایرانیم

۵۶

درس هشتم: دریاقلی

۵۸

بخوان و بیندیش: تندگویان

۶۲



## ۶۵ فصل چهارم: نام‌آوران

- ۶۶ درس نهم: رنج‌هایی کشیده‌ام که مپرس
- ۷۲ بخوان و حفظ کن: باران
- ۷۴ درس دهم: عطّار و جلال الدین محمد
- ۷۷ حکایت: درخت علم
- ۷۸ درس یازدهم: شهدا خورشیدند
- ۸۰ بخوان و بیندیش: بوعلی و بهمنیار

## ۸۳ فصل پنجم: راه زندگی

- ۸۴ درس دوازدهم: دوستی / مشاوره
- ۸۸ بخوان و حفظ کن: شیر خدا
- ۹۰ درس سیزدهم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۲)
- ۹۲ حکایت: عمر گرانمایه
- ۹۳ درس چهاردهم: راز زندگی
- ۹۵ بخوان و بیندیش: پیاده و سوار

## ۹۷ فصل ششم: علم و عمل

- ۹۸ درس پانزدهم: میوه‌ی هنر
- ۱۰۰ حکایت: افلاطون و مرد جاہل
- ۱۰۱ درس شانزدهم: آداب مطالعه
- ۱۰۴ بخوان و حفظ کن: به گیتی، به از راستی، پیشه نیست
- ۱۰۶ درس هفدهم: ستاره‌ی روش
- ۱۰۹ بخوان و بیندیش: آوای گنجشکان
- ۱۱۴ نیایش: خدایا، جهان پادشاهی تو راست
- ۱۱۵ واژه‌نامه



# پیشگفتار

پروردگار مهریان را سپاس می‌گوییم که در پی استقرار پایه‌ی ششم ابتدایی، توانستیم با تکیه بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی و نیز توجه به چهارچوب برنامه‌ی درسی ملی به بازنگری محتوای درس فارسی بپردازیم و کار تهییه، طراحی و سازماندهی ساختار و محتوای کتاب درسی و دیگر کارافزارهای آموزشی را به فرجام برسانیم. امیدواریم آموزش این محتوا، سبب شکوفایی استعدادهای نوآموزان و آینده‌سازان ایران اسلامی و رشد و بهبود فرایند آموزش عمومی میهن عزیzman شود.

زبان فارسی، جایگاه و اهمیت بسیار ارجمندی دارد؛ چون از سویی هویت فرهنگی ما را سامان می‌دهد و از دیگر سوی، درگاهِ رفتن به دنیای آموزش و یادگیری دیگر علوم و فضایل است.

درس فارسی، پیام‌آور شکوه و جلال فکر و فرهنگ ایران اسلامی در طول روزگاران است؛ جوهرهای آثار حکیمان و فرزانگان پنهانه‌ی علم و ادب فارسی، همواره از سرچشمه‌ی زلال معارف باورشناختی دین اسلام و بن‌ماهیه‌های فرهنگی، مایه‌ور است.

بزرگان و ستارگان درخشنان آسمان فرهنگ و ادب فارسی، همچون فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و ملاصدرا و...، حکیمان الهی و انسان‌های فرهیخته و دین باوری بوده‌اند که رگ رگ وجودشان از آن سرچشمه‌ها، بارور و سیراب شده و به همین سبب است که آثار این ادبیان و عالمان، روایتگر معارف قرآنی و ظرایف حکمی زبان و ادبیات فارسی است. زبان فارسی، روح ملت و جانمایی وحدت آفرین ایرانیان در سراسر عالم است.

برای اینکه آموزش محتوای کتاب فارسی پایه‌ی ششم به فراخور شان و جایگاه درس فارسی و همسو با اصول و اهداف برنامه و انتظارات مولفان، انجام گیرد، توجه به نکات ذیل، ضروری است:

۱ رویکرد عام تدوین و سازماندهی محتوا و تأليف کتاب، شکوفایی فطرت الهی با تکیه بر نگرش فرهنگی – تربیتی است.

۲ رویکرد خاص آموزش محتوا بر مهارت‌آموزی یا آموزش مهارت‌های زبانی و فرازبانی، استوار است؛ به همین روی، همزمان به مهارت‌های خوانداری و نوشتراری و نیز مهارت‌های فرازبانی (تفکر، نقد و تحلیل) پرداخته‌ایم.

۳ بر پایه‌ی برنامه‌ی درسی فارسی، جهت‌گیری زبان آموزی از اول دبستان تا پایه‌ی ششم، حرکتی از زبان به‌سوی ادبیات است؛ به همین دلیل است که در فارسی اول دبستان، همه‌چیز در خدمت آموزش و یادگیری نشانه‌های زبانی (الفبا) است. هرچه از پلکان زبان آموزی، بالاتر می‌آییم به بار فرهنگی – ادبی آن افزوده می‌شود؛ یعنی در پایه‌ی اول، زبان، موضوع و هدف آموزش بوده است ولی در پایه‌های بالاتر مثل ششم، زبان گذرگاهی است برای رفتن به دنیای معانی و مفاهیم علوم گوناگون.

۴ این کتاب به قلمروی شفاهی زبان و به بیان دیگر به قلمروی دریافتی یا ادراکی زبان مربوط می‌شود؛ بنابراین، لازم است در فرایند یاددهی – یادگیری، عناصر و ریزمهارت‌های خوانداری (دیدن و گوش دادن انتقادی، بهره‌گیری از دیگر حواس ظاهری در پرورش ذهن و زبان، رعایت آهنگ، لحن کلام، تکیه، مکث و درنگ در خوانش متن و تقویت خواندن انتقادی) آموزش داده شود تا زبان آموز را پس از درک و دریافت درست به تفکر در لایه‌های زیرین متن درس و نقد و تحلیل وادرد.

۵ در تدوین این کتاب به موضوع تقویت فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، پژوهش، اندیشه‌ورزی و پرورش تفکر، نقد و تحلیل، و درک متن، توجه کافی شده است.

۶ در کتاب‌های فارسی از سه نوع خط استفاده شده است: خط نسخ یا خط خواندنی، دوم خط تحریری یا خط نوشتنی و سوم خط نستعلیق ساده یا خط هنری. خط خواندنی، خطی است که در کتاب‌ها و روزنامه‌ها استفاده

می‌شود. دانش‌آموز، دست کم می‌تواند این خط را در بخش‌های «بخوان و بیندیش» ببیند. خط تحریری در متن درس آمده است تا دانش‌آموز، هنگام رونویسی آن را تمرین کند. خط نستعلیق ساده یا هنری نیز خطی است که شعرهای کتاب با آن، چاپ شده است تا دانش‌آموزان با دیدن آن با زیبایی‌ها و ظرافی آن، انس بگیرند.

۷ با توجه به اینکه امروزه در فرایند یاددهی — یادگیری، دانش‌آموز نقش فعالی دارد، توصیه می‌شود همکاران تا حد امکان از روش‌های فعال و پیشرفت‌های در تدریس و آموزش کتاب فارسی بهره بگیرند. ایجاد فرصت‌های مناسب برای مشارکت دانش‌آموزان در فعالیت‌های کلاسی، باعث تقویت مهارت‌های گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، نوشتن و اندیشیدن می‌شود.

۸ با توجه به اینکه اساس و پایه‌ی آموزش زبان فارسی بر تفکر و خلاقیت استوار است، انتظار می‌رود همکاران گرامی در کلاس درس به این جنبه و نیز تفاوت‌های فردی توجه کنند. برای تقویت خلاقیت، بهتر است از پرسش‌های واگرا و بازپاسخ، استفاده شود و در پاسخ‌های ابداعی و خلاق دانش‌آموز از پیش‌داوری دوری شود تا مانع پرورش و شکوفایی گفتار و نوشتار خلاق آنان نشود.

۹ برای بهبود آموزش زبان فارسی در طول سال تحصیلی، بهتر است در آغاز سال، جلساتی با اولیای دانش‌آموزان برگزار شود و چگونگی کار با کتاب‌های فارسی برای آنان توضیح داده شود. این کار موجب آگاهی بیشتر خانواده‌ها از رویکردها، روش‌ها و ساختار کتاب می‌شود و در نتیجه، تعامل بین مدرسه و خانواده را ارتقا می‌بخشد.

۱۰ از آنجا که هر کاری به راهنمای و دستورالعمل نیاز دارد، انتظار می‌رود همکاران محترم در تمام مراحل تدریس از مطالب کتاب راهنمای معلم و کارافزارهای آموزشی فارسی به خوبی استفاده کنند. کارافزارهای آموزشی درس فارسی برای پشتیبانی از محتوای کتاب فارسی تهیه شده است و به کارگیری اجزای آن هنگام تدریس، موجب آسانی کار، تحقیم و غنی‌سازی آموزش و یادگیری زبان فارسی می‌شود.

۱۱ درس‌های «آزاد» با موضوع فرهنگ بومی، فرستی مناسب برای معلم و دانش‌آموزان است تا در محیط کلاس و با آرامش، با هم نوشتمن را تمرین کنند. نوشتمن درس آزاد به شما کمک می‌کند تا مفاهیم و مطالب ضروری مناسب با منطقه‌ی خود را با درنظر گرفتن فصول کتاب در کلاس درس طرح کنید. این انعطاف‌پذیری کتاب به شما فرصت می‌دهد تا کمبودهای احتمالی را جبران، و در برنامه‌ریزی درسی و تألیف بخشی از محتوای کتاب، مشارکت کنید. ۱۲ در ابتدای هر درس از کتاب و همین‌طور بخش «گوش کن و بگو» رمزینه‌هایی گنجانده شده است که به تقویت درک شنیداری دانش‌آموزان کمک می‌کند.

۱۳ در ارزشیابی از این کتاب، مهارت‌های چهارگانه‌ی زبانی، تفکر و توانایی درک و تحلیل دانش‌آموزان در طول سال و در امتحانات رسمی پایان ماه یا پایان نوبت نیز مورد توجه قرار گیرد.

۱۴ ویژگی تلفیق آموخته‌ها و مفاهیم یادگیری ایجاد می‌کند تا در آموزش زبان فارسی به دیگر کتاب‌های درسی نیز توجه شود؛ به همین سبب، بسیاری از مفاهیم اجتماعی، هنری، دینی، علمی و حتی ریاضی در کتاب فارسی با استفاده از متن‌های گوناگون ارائه شده است.

سخن آخر اینکه رهنمودهای ارزنده‌ی شما همکاران ارجمند، همواره پشتونه‌ی گام‌های ما و سبب استواری کارها خواهد بود. انتظار داریم ما را از یافته‌های علمی و آموزشی خویش، بی بهره نسازید.

## گروه زبان و ادبیات فارسی، دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

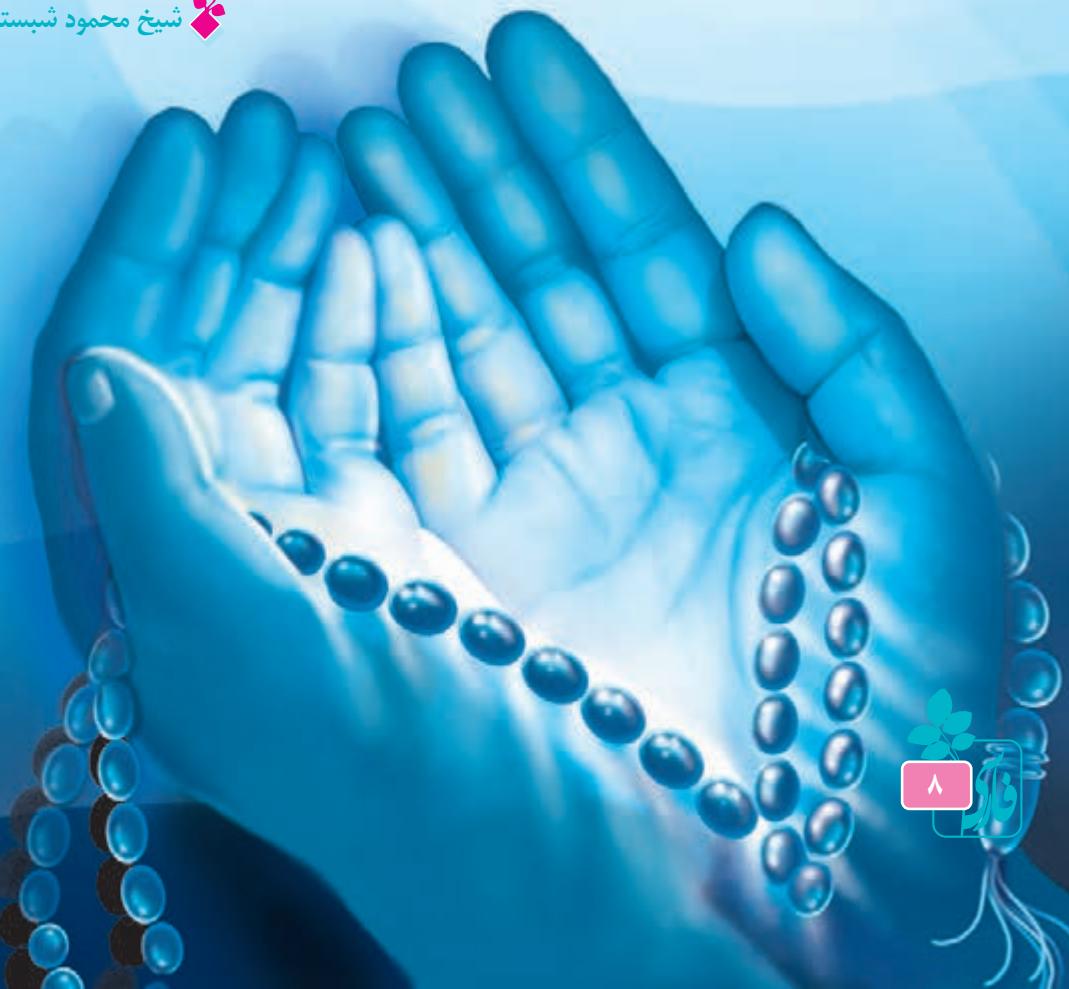


## به نام آن که جان را فکرت آموخت

چراغِ دل به نورِ جان برافروخت  
 ز فیضش خاکِ آدم، گشت گلشن  
 حق اندروی ز پیدایی است پهنان  
 بُرُو از بُرِ او، چشمِ دکر جوی  
 نشانی داده‌اند از دیده‌ی خویش  
 همه عالم، کتابِ حق تعالی است

به نام آن که جان را فکرت آموخت  
 ز فضلش هر دو عالم، گشت روشن  
 جهان، جمله، فروعِ نورِ حق، دان  
 چرخد را نیست تابِ نور آن روی  
 در او هر چه بگفتند از کم و بیش  
 به نزد آن که جانش در تجلی است

شیخ محمود شبستری، گلشن راز



۱  
فصل اول

# آفریش

درس اول : معرفت آفریدگار



درس دوم: پنجره‌های شناخت



# معرفت آفریدگار

درس اول





این همه خلق را که شما بینید، بدین چندین بسیاری، این همه را خالقی است که آفریدگار ایشان است و نعمت بر ایشان ازوی است. آفریدگار را بباید پرستیدن و بر نعمت او سپاس داری باید کردن.

اندیشه کردن اندر کار خالق و مخلوق، روشنایی افزایید اندر دل و غفلت از این و نااندیشیدن، تاریکی افزایید اندر دل و نادانی، گمراهی است.

ابوعلی بلعومی، تاریخ بلعومی



باز به گردون رسید، ناله‌ی هر مرغ زار	باد بهاری وزید از طرف مرغزار
ناله‌ی موزون مرغ، بوی خوش لاله زار	خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ریع
بلبل و قمری چه خواند؟ یادِ خداوندگار	هر گل و برگی که هست، یادِ خدامی کند
هر ورقش دفتری است، معرفتِ کردگار	برگ درختان سبز در نظرِ هوشیار

سعدي

## درک مطلب

- ۱ به نظر بلعمی، چه چیزی سبب روشنایی دل می‌شود؟
- ۲ در شعری که خواندید «گل‌ها» و «برگ‌ها» چه چیزی را یاد می‌کنند؟
- ۳ پیام مشترک بلعمی و سعدی چیست؟
- ۴ برداشت شما از بیت «برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار» چیست؟
- ۵ .....

## دانش زبانی

- (الف) گاهی برای زیبا و موزون شدن شعر، جای اجزای جمله تغییر می‌کند؛ از جمله اینکه فعل به جای اینکه در آخر جمله قرار گیرد در وسط و حتی گاهی در ابتدای جمله قرار می‌گیرد؛ مانند باز به گردون رسیدناله‌ی هر مرغ زار خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع ناله‌ی موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
- (ب) ما مقصود خود را به صورت جمله بیان می‌کنیم. «جمله»، یک یا مجموع چند کلمه است که پیام کاملی را از گوینده به شنونده برساند.

## انواع جمله

- **جمله‌ی خبری:** جمله‌ای است که خبری را بیان می‌کند؛ مانند باد بهاری وزید.
- **جمله‌ی پرسشی:** جمله‌ای است که در آن پرسشی وجود دارد؛ مانند بلبل و قمری چه خواند؟
- **جمله‌ی امری:** جمله‌ای است که در آن خواهشی یا فرمانی، بیان می‌شود؛ مانند خیز و غنیمت شمار.
- **جمله‌ی عاطفی:** جمله‌ای است که بیانگر احساس و عاطفه باشد؛ مانند چه گل زیبایی!



حکایت

# محبت

دو دوست، پیاده از جاده‌ای در بیابان عبور می‌کردند. بین راه برسر موضوعی اختلاف پیدا کردند و به مشاجره پرداختند. یکی از آنها از سرخشم بر چهره‌ی دیگری سیلی زد.

دوستی که سیلی خورده بود، سخت آزره شد ولی بدون اینکه چیزی بگوید، روی شن‌های بیابان نوشت: «امروز بهترین دوست من برچهره‌ام سیلی زد.»

آن دو کنار یکدیگر به راه خود ادامه دادند تا به یک آبادی رسیدند. تصمیم گرفتن قدری آنجا بمانند و کنار رودخانه استراحت کنند. ناگهان شخصی که سیلی خورده بود، لغزید و در رودخانه افتاد. دوستش به کمکش شتافت و او را نجات داد. او بعد از اینکه از غرق شدن نجات یافت، روی صخره‌ای سنگی، این جمله را حک کرد: «امروز بهترین دوستم جان مرا نجات داد.»

دوستش با تعجب از او پرسید: «بعد از اینکه من با سیلی تو را آزرم، تو آن جمله را روی شن‌های صحراء نوشتی، ولی حالا این جمله را روی صخره حک می‌کنی؟»

او لبخندی زد و گفت: «وقتی از تو رنجیدم، روی شن‌های صحراء نوشتیم تا باد، آن را پاک کند ولی وقتی تو به من محبت کردی، آن را روی سنگ حک کردم تا هیچ تنبادی هم آن را پاک نکند و محبت تو از یادم نرود.»



«داستان‌های کوتاه از نویسنده‌گان ناشناس»





# پنجراهای شناخت

معلم، چند کلمه را روی تخته نوشت و گفت: بچه‌ها، هر پنج گروه دقیق گروه دقت کنید. این چند واژه را که بارها شنیده‌اید و خوانده‌اید، یک بار دیگر بخوانید و درباره‌ی آنها فکر کنید: خود، خلق، خلقت، خالق.

چیز عجله نکنید. برای خوب فکر کردن، لازم است درنگ کنید، آرام بگیرید و با دوستان گروه بر سرفم این واژگان و ارتباط آنها با یکدیگر، گفت و گو، و دریافت خود را بازگو کنید.

دقایقی سپری شد. فرزانه یکی از اعضای گروه «تقلیر» گفت: چون هر چهار کلمه، ابتدای یکسانی دارند، ما فکر می‌کنیم، این شباهت می‌تواند به معنای آن باشد که ما انسان‌ها همه در نقطه‌ی آغاز آفرینش مانند هم هستیم و هرچه از آن نقطه دور می‌شویم، تفاوت‌ها بیشتر می‌شود. پردازه از گروه «ایمان»، برخاست و گفت: به راستی که هر کلمه، رنگ و بوی دارد و مانند ما دانش آموزان کلاس، کلمات هم وظیفه‌ای را بر دوش دارند. اعضای گروه براین باورند که این چهار کلمه به ترتیب درستی به دنبال هم آمدند؛ زیرا ما با شناخت خود و شناخت خلق و خلقت، سرآنجام به خالق همه‌ی اینها ایمان می‌آوریم.

ریحانه از گروه «اخلاق»، بلند شد و از معلم و بقیه‌ی گروه‌ها اجازه خواست و گفت: گروه ما ریشه‌ی همه‌ی پدیده‌ها و اشیا را در اخلاق نیکو و رقتار پسندیده می‌داند؛ چون مازمانی می‌توانیم خالق خود و این عالم را خوب بشناسیم که به رعایت اخلاق و آداب نیک، پاییند باشیم. پس رشته‌ی پیوند خود، خلق و خلقت، نیکوگاری و محبت و احسان است.



مریم از گروه «علم» برخاست و گفت: دوستان، توجه کنید. مابه تمام دیدگاه‌های سه گروه، خوب‌گوش دادیم؛ اما دیدگاه گروه ما این است که همه چیز را باید به صورت علمی، مشاهده کرد. نظر گروه ما این است که سه کلمه‌ی خلق و خلقت و خالق از نظر ریشه‌ی کلمه، هم ریشه و از یک خانواده‌اند؛ چون سه حرف مشترک در همه‌ی آنها دیده می‌شود ولی کلمه‌ی «خود» با بقیه، هم ریشه نیست و البته گروه، تیجه‌گیری جالبی هم کرده و آن، این است که هر کس تنها به خود تکیه کند و خودبینی را پیشه سازد به شناخت خالق، دست نمی‌یابد؛ به همین سبب، خود با خالق، ارتباطی ندارد!

آنون دیگر نوبت گروه «عمل» بود، تقریباً چهار گروه، تیجه‌ی گفت‌گوها و بحث‌های خود را بیان کرده بودند. معلم هم انتهای کلاس نشسته بود و به فکر فرورفتہ بود. لابد از این همه تقاضات و زیبایی نگاه پچه‌ها شلگفت زده شده بود. به هر حال کسی نمی‌دانست در آن هگام، او به چه چیزی می‌اندیشید. ناگهان، معلم از جای برخاست و گفت: خیلی عالی بود. تا اینجا بسیار جالب بود؛ چون شما با تفکر درباره‌ی چهار واژه به اندیشه‌های تازه‌ای دست یافته‌اید؛ اما بگذارید گروه «عمل» هم نظر خودشان را بیان کنند.

فاطمه به نایندگی از گروه خود برخاست و گفت: ما فکر می کنیم ارزش هر چیز به اندازه‌ی نقش و عملکرد مفید آن است؛ یعنی هر کسی شخصیت خود را در رفتار و عمل خویش نمایان می‌کند. اخلاق، ایمان، دانش و اندیشه‌ی ما در رفتار و گفتار ما آشکار می‌شود.

معلم پس از شنیدن نظر گروه «عمل»، که آخرین گروه بود، جلوی کلاس آمد و پنج کلمه دیگر، زیر آن چهار کلمه نوشت: تفکر، ایمان، علم، عمل، اخلاق؛ سپس گفت: این پنج کلمه که نام پنج گروه کلاس شما هم هست در حقیقت مانند پنج پنجه برای شناخت و تماشای آفرینش الهی است؛ بنابراین، هر گروه با بیان نظر خود، مارایک قدم به آگاهی و شناخت، نزدیک‌تر کردن. هر کدام از گروه‌ها که سخن گفتند، تلاش کردند از نظر خودشان، موضوع را بشناسند. ما هم برای کشف و شناخت بتر زیبایی‌های آفرینش، باید به تفکر درباره‌ی خود، خلق، خلقت و خالق پردازیم. خوب و دقیق نگاه کنیم، گوش بدیم، بسیار بخوانیم و درباره‌ی دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌ها بپرسیم و از پرسیدن نهاییم.

اکبری شلدراه

### درک مطلب

۱ کدام واژه با سایر واژه‌ها هم خانواده نیست؟

خود     خلق     خلقت     خالق

۲ به نظر گروه عمل، شخصیت هر کسی چگونه نمایان می‌شود؟

۳ از نظر نویسنده «تفکر»، «ایمان»، «اخلاق»، «علم» و «عمل» چه ارتباطی با هم دارند؟

۴ به نظر شما تصویر درس چه ارتباطی با عنوان درس دارد؟

.....

۵

## واژه آموزی



به دو گروه از واژه‌های زیر، نگاه کنید:

علم ← عالم، معلوم، معلم، تعلیم

ربط → رابطه، مربوط، ارتباط، مرتبط

همان‌گونه که می‌بینید، در همه‌ی واژه‌های ردیف اول، سه حرف (ع، ل، م) و در همه‌ی واژه‌های ردیف دوم، سه حرف (ر، ب، ط) دیده می‌شود. این سه حرف در هر دو گروه واژه، به ترتیب قرار گرفته‌اند.

به این دسته از واژه‌ها که سه حرف مشترک با ترتیب یکسان دارند، از نظر معنایی به هم نزدیک هستند و از یک ریشه و خانواده‌اند، هم‌خانواده می‌گوییم. شناخت هم‌خانواده‌ها به تشخیص شکل درست واژه‌ها در املاء و فهم معنی آنها کمک می‌کند.



## گوش کن و بگو



به قصه‌ی «**رفتار نیکان**»، با دقّت گوش دهید و بر اساس جدول زیر گفت و گو کنید؛ سپس به پرسش‌ها پاسخ دهید.

عنوان / نام داستان
شخصیت‌ها
مکان یا فضای داستان
زمان رخدادهای داستان
پیام داستان
نام کتابی که داستان از آن نقل شد.

## پرسش‌ها

۱ موضع اصلی داستان چه بود؟

۲ چرا زبان مرد، بند آمده بود؟

۳ پیامبر (ص) درباره‌ی رفتار با پدر و مادر چه سفارشی فرمودند؟

۴ شعری که در داستان خوانده شد از کیست؟

# ای مادرِ عزیز



بخوان و حفظ کن

ای مادرِ عزیز که جانم فدای تو

قربانِ هربانی و لطف و صفائی تو

هرگز نشد محبتِ یاران و دوستان

همپاییه‌ی محبت و همرو وفای تو

هرت، بُرون نمی‌رود از سینه‌ام که هست

این سینه، خانه‌ی تو و این دل، سرای تو

ای مادرِ عزیز که جان داده‌ای مرا

سهل است اگر که جان دهم الکون برای تو

خشندوی تو مایه‌ی خشنودی من است

زیرا بُود رضای خدار در رضای تو

گر بود اختیارِ جهانی به دست من

می‌ریختم تمام جهان را به پای تو



### خوانش و فهم

- ۱ در مصraig «میریختم تمام جهان را به پای تو»، «تو» به چه کسی اشاره دارد؟
- ۲ بیت «مهرت برون نمی‌رود از سینه‌ام که هست این سینه، خانه‌ی تو و این دل، سرای تو» چگونه خوانده می‌شود؛ چرا؟



بخوان و بیندیش



# هُد هُد

روزی بود و روزگاری. در نزدیکی شهر، هُد هُدی بود که بسیار باهوش و زیرک بود و در باغی بر درختی لانه داشت و در آن باغ، پیروزی زندگی می‌کرد و چون پیروز هر روز ریزه‌های نان، روی بام خانه‌اش می‌ریخت و هدهد می‌خورد با هم آشنا شده بودند و گاهی با هم احوالپرسی می‌کردند.



یک روز پیرزن از خانه بیرون آمد تا دنبال کاری برود، دید هدهد هم از آشیانه بیرون آمده، روی شاخه‌ی درخت نشسته است و آواز می‌خواند.

پیرزن گفت: «می‌دانی چه خبر است؟»

هدهد گفت: «چندان بی خبر هم نیستم؛ مگر خبر تازه‌ای است؟»

پیرزن گفت: «زیر درخت را نگاه کن، بچه‌ها را می‌بینی؟»

هدهد گفت: «می‌بینم، دارند بازی می‌کنند.»

پیرزن گفت: «معلوم می‌شود با همه‌ی زیرکی خیلی ساده‌ای. آنها بازی نمی‌کنند بلکه دام و تله می‌گذارند تا تو و امثال تو را در دام بیندازند.»

هدهد گفت: «اگر برای من است، زحمت بیهوده می‌کشند. من خیلی باهوش‌تر و زیرک‌تر از آن هستم که در دام بیفتم. تو هنوز مرا نشناخته‌ای. چهل تا این بچه‌ها باید پیش من درس بخوانند تا بفهمند که یک مرغ را چگونه باید بگیرند. اینها که بچه‌اند، بزرگ‌ترهایش هم نمی‌توانند مرا فریب بدھند.»

پیرزن گفت: «در هر حال مواطن خودت باش و زیاد به عقل و هوش خودت مغور نباش. همه‌ی مرغ‌هایی که در تله می‌افتنند پیش از گرفتاری، همین حرف‌ها را می‌زنند؛ ولی ناگهان به هوای دانه و به طمع خوراک به دام می‌افتنند.»



هدهد گفت: «خاطر شما آسوده باشد. من حواسم جمع جمع است.»

پیززن گفت: «امیدوارم این طور باشد.»

بعد از باغ بیرون رفت و تا ظهر نیامد. کودکان هم تا نزدیک ظهر آنجا بودند و خسته شدند و دامها و تله‌ها را جمع کردند و رفتند. هدهد وقتی باغ را خلوت دید، کم کم پایین آمد و به هوای اینکه از دانه‌هایی که کودکان پاشیده‌اند استفاده کند، روی زمین نشست و به دنبال دانه گشت. اتفاقاً یکی از بچه‌ها یادش رفته بود توری را که با نخ نازک درست کرده بود، جمع کند و هدهد همچنان که دانه می‌خورد به آن تله رسید و ناگهان نخ‌ها بر دست و پای او محکم شد؛ هر چه کوشش کرد خود را نجات بدهد، نشد که نشد.

مرغ زیرک که می‌رمید از دام  
با همه زیرکی به دام افتاد  
و از ترس و ناراحتی بیهوش شد.

در این موقع پیززن به خانه برگشت و از هر طرف، بالای درخت‌ها و بام‌ها را نگاه کرد. هدهد را ندید تا نزدیک درخت آمد و دید هدهد در دام افتاده است. پیززن نخ‌های تور را پاره کرد و هدهد را تکان داد تا به هوش آمد و به او گفت: «دیدی که آخر به طَمَعِ دانه، خودت را گرفتار کردی!» هدهد گفت: «بله گرفتار شدم اماً این گرفتاری از طمع نبود، قسمت و سرنوشت بود و با سرنوشت هم نمی‌توان جنگید. دام را که برای من تنها نگذاشته بودند. اگر هر کس دیگر هم به جای من بود و قسمتش این بود که در دام بیفتند، می‌افتداد حتی اگر یک کلاع بود.»

پیززن گفت: «این طور نیست. اوّل اینکه کلاع کمتر به دام می‌افتد. دوم اینکه کلاع نه زیبا و خوش آواز است که او را در قفس نگاه دارند و نه گوشتش خوارکی است که او را بکشنند و بخورند و اگر هم در دام بیفتند او را رها می‌کنند که برود. دام و تور و تله را همیشه برای مرغ‌های

زیبا و خوش آواز یا حیواناتی می‌گذارند که گوشتیشان خوراکی است؛ اماً اینکه می‌گویی قسمت و سرنوشت بوده است، این هم درست نیست. قسمت و سرنوشت، بهانه‌ی آدمهای تنبل یا خطاکار است که می‌خواهند برای خطای خود بهانه‌ای بیاورند. قسمت فقط نتیجه‌ی کارهای خودمان است. اگر درست فکر کرده باشیم، موفق می‌شویم و اگر اشتباه کرده باشیم، شکست می‌خوریم یا گرفتار می‌شویم. اگر قسمت بود که تو در دام بیفتی، من نمی‌رسیدم و تو را نجات نمی‌دادم، اماً می‌بینی که حالا نجات یافته‌ای؛ پس قسمتی در کار نبوده است. گرفتار شدن تو در اثر غفلت بود و سر رسیدن من هم نشان این است که عمر تو هنوز به پایان رسیده است؛ اگرنه کودکان زودتر از من بر می‌گشتند و تو را گرفتار می‌کردند.»

هدهد گفت: «درست است. من با همه‌ی زیرکی و هوشیاری، باز هم اشتباه کردم.»

سنديبانame، محمدبن علی ظهيری سمرقندی

## درک و دریافت

- ۱ تفاوت‌های کلاع و هدهد را بیان کنید.
- ۲ با توجه به متن درس، پیرزن چه ویژگی‌هایی داشت؟
- ۳ به نظر شما چرا بعضی از افراد، زود به دام می‌افتنند؟
- ۴ تاکنون به دامهای فضای مجازی فکر کرده‌اید؟ چرا افراد ممکن است در این دامها گرفتار شوند؟
- ۵ از این داستان چه فهمیدید؟



۱ یکی از نویسندهای زیر را به دلخواه انتخاب و گزارش کوتاهی درباره‌ی او به کلاس ارائه دهید.

ابوعالی بلعمی

سعدی

ابوالقاسم حالت

۲ جمله‌های زیر را بخوانید و به واژه‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، دقّت کنید.

پرنده پرید.

پروانه روی گل نشست.

علی کتاب را از روی میز برداشت.

در زبان فارسی معمولاً در ابتدای جمله «نهاد» و در انتهای جمله «فعل» می‌آید.

# دانایی و هوشیاری

درس سوم: هوشیاری



درس چهارم: داستان من و شما



درس پنجم: هفت خان رستم



فصل دوم



# هوشیاری

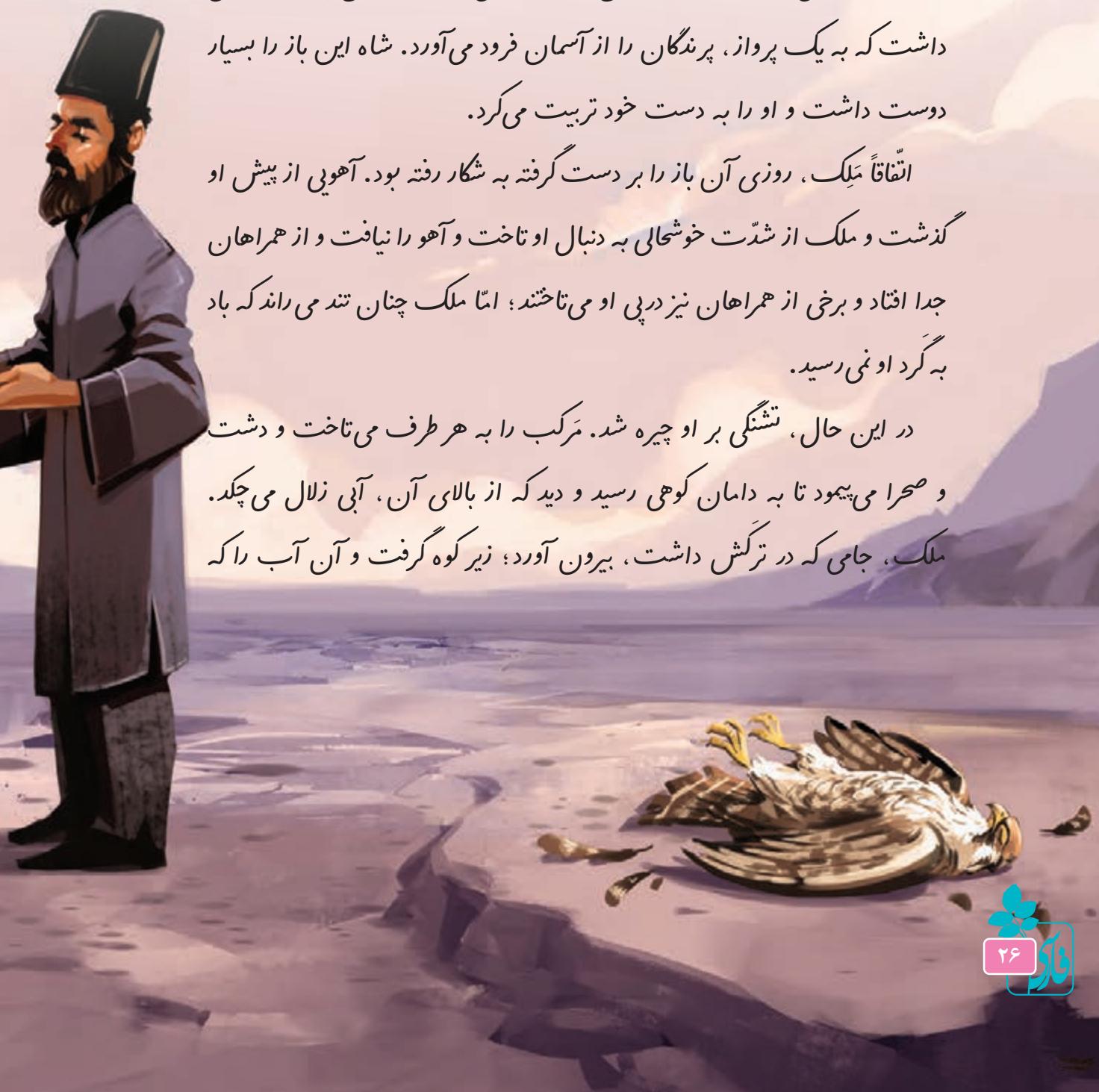
درس سوم



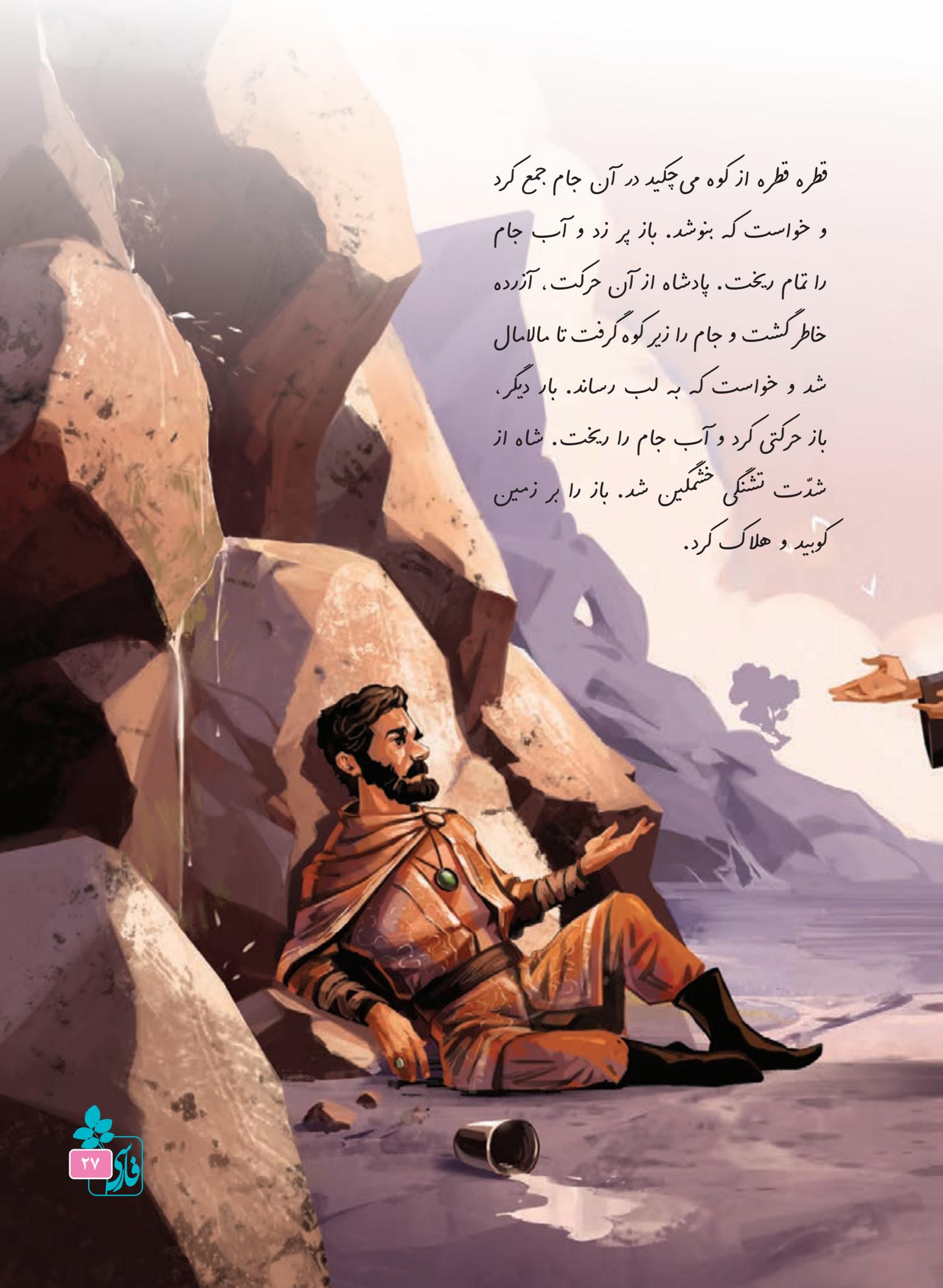
در زمان قدیم، پادشاهی بود که به شکار و گردش علاقه داشت و پیوسته به قصد شکار، اسب می‌تاخت و گمند در گردن حیوانات می‌انداخت. این پادشاه، بازی داشت که به یک پرواز، پرنده‌گان را از آسمان فرود می‌آورد. شاه این باز را بسیار دوست داشت و او را به دست خود تربیت می‌کرد.

اتفاقاً ملک، روزی آن باز را بر دست گرفته به شکار رفته بود. آهوبی از پیش او گذشت و ملک از شدت خوشحالی به دنبال او تاخت و آهورانیافت و از هراها ن جدا اقتاد و برخی از هراها نیز درپی او می‌تاختند؛ اما ملک چنان تند می‌راند که باد به گرد او نمی‌رسید.

در این حال، تشنگی بر او چیره شد. مرکب را به هر طرف می‌تاخت و دشت و صحرا می‌پیمود تا به دامان کوهی رسید و دید که از بالای آن، آبی زلال می‌چکد. ملک، جامی که در ترکش داشت، بیرون آورد؛ زیر کوه گرفت و آن آب را که



قطره قطره از کوه می‌چکید در آن جام جمع کرد  
و خواست که بنوشد. باز پر زد و آب جام  
را تمام ریخت. پادشاه از آن حرکت، آزرده  
خاطر گشت و جام را زیر کوه گرفت تا مالامال  
شد و خواست که به لب رساند. بار دیگر،  
باز حرکتی کرد و آب جام را ریخت. شاه از  
شدت تشنگی خشمگین شد. باز را بر زمین  
کوبید و هلاک کرد.



در این حال، رکاب دار شاه رسید و باز را کشته دید و شاه را تشنه یافت. بی درنگ،  
جام را پاکیزه شست و خواست که به شاه آب دهد.

شاه فرمود که من به آن آب زلال که از کوه فرو می چکد، میل دارم و مجال اینکه قطره  
قطره در جام جمع شود، ندارم. تو بالای کوه برو و از منبع این آب، جام را پر کن و فرود آر.  
رکاب دار از کوه بالا رفت. چشم‌های دید که آب از آن، قطره قطره بیرون می‌آمد و  
ازدهایی بر لب آن چشم می‌مرده و حرارت آفتاب در وی اثر گرده است و آبِ دهانِ  
زهرآلودش با آب چشم مخلوط می‌شود و قطره قطره از کوه فرو می‌چکد.

رکاب دار سراسیمه از کوه پایین آمد و آنچه را دیده بود به عرض رسانید و جامی آب سرد  
از ظرفی که همراه داشت به شاه داد.

شاه جام آب را بر لب نهاد و اشک از چشم بارید.

رکاب دار سؤال کرد که چه چیز موجب گریه‌ی شما شده است. شاه آهی سرد بر کشید و  
قصه‌ی باز و ریختن آب جام را به تمامی بازگفت و فرمود که بر مرگ باز افسوس می‌خورم  
که چنان جانور عزیزی را بی‌جان کردم. من از این حرکت نامناسب پشیمان گشته‌ام،  
وقتی که پشیمانی سودی ندارد.

بازنویسی از کتاب «انوار سُهیلی»، اثر واعظ کاشفی

## درک مطلب



۱ وقتی رکابدار به پادشاه رسید چه دید؟

۲ پادشاه چه شخصیتی داشت؟ با استفاده از متن درس دلیل خود را بیان کنید.

۳ هدف نویسنده از بیان جمله‌ی «پشیمانی سودی ندارد» چیست؟

۴ به نظر شما چه شرایطی برای تصمیم‌گیری لازم است؟

۵

## دانش زبانی



در سال‌های گذشته آموختیم که واژه‌ها در زبان فارسی، گاهی یک بخش (هجا) دارند.

■ مانند گل، دل، رفت، چید

گاهی واژه‌ای داریم که چند بخش (هجا) دارند.

■ رفتن - دل دار - گل کار (۲ بخش)

■ رفتنی - دل داری - گل کاری (۳ بخش)

خواندن واژه‌ها و جمله‌های کوتاه و یک بخشی معمولاً مشکلی ندارد، اما در جمله‌های چندبخشی،

تشخیص شکل درست خواندن، دشوار است. به نمونه‌ی زیر توجه کنید:

■ شاه، بازی داشت.

ورزش، مسابقه

بازی

یک باز، پرنده‌ای شکاری

# سخن



با اینکه سخن به لطف آب است  
کم‌گفتن هر سخن، صواب است  
آب ارچه همه زلال خیزد  
از خوردن پر، ملال خیزد  
کم‌گویی و گزیده‌گویی، چون در  
تازاندک تو، جهان شود پر  
لاف از سخن چوڑ توان زد  
آن خشت بود که پر توان زد  
یک دسته گلِ دماغ پرور  
از خرم صدگیا، بهتر



## خوانش و فهم



- ۱ منظور از بیت «کم گوی و گزیده گوی چون در تاز اندک تو جهان شود پر» چیست؟
- ۲ با توجه به نشانه‌گذاری‌ها، بیت زیر را بخوانید. به نظر شما خواندن کدام یک صحیح است؟
- با دلیل بیان کنید.

«لاف از سخن، چو در توان زد

آن خشت بود که، پر توان زد»

«لاف از سخن چو در، توان زد

آن خشت بود که پر، توان زد»



# داستان من و شما



من هم مانند شما، موجودی زنده هستم و زنگی من، فراز و فرودها و داستانی طولانی دارد؛ درست مثل زنگی خود شما. البته این را هم بگویم که عمر من بسیار طولانی تر از زنگی شماست. داستان زنگی من از همان آغاز تاریخ میهن عزیzman، ایران، شروع شده است و همچنان با شور و شادابی ادامه دارد. من با همه مردم هرban ایران، همراهی کرده ام و بر زبان همه آنان جاری بوده ام. هر ایرانی با آواهای دلنشیں و نغمه های هربانی من، پرورش می یابد و بزرگ می شود. افتخارهایی که شما فرزندان هرban، باتلاش و کوشش خود می آفرینید، باعث سر بلندی و اعتبار من می شود. بزرگی و عظمت من و شما به این است که با هم، کنار هم و نگاهبان هم باشیم. در طول تاریخ، فرزندان بی شماری با من بزرگ شده اند و به یاری پروردگار دانا، افتخار آفریده اند. حتی در یافتد که مقصودم از این فرزندان عزیز، چه کسانی هستند!

آری، همه آن بزرگان علم و ادب، فرزندان من هستند؛ فرزندانی که بر شلوه و شوکتِ وطن و من افزوده اند. من در طول تاریخ، رویدادهای بی شماری را دیده ام و بسیاری از آنها را به شکل نوشتة، برایتان نگاه داشته ام. من شاهد دلاوری ها و پهلوانی های فرزندان خود

بوده‌ام و شکست‌ها و پیروزی‌ها را دیده‌ام. گاهی دشمنان به هرسی ما (وطن، شما و من) تاخته‌اند؛ اما به یاری خدای بزرگ، همه با هم، همچنان پابرجا و استواریم. گاهی با کسان دیگر، دوستی کرده‌ایم و پیمان محبت، بسته‌ایم و به هم پیوسته‌ایم و با این کار بر قدرت و توان خود افزوده‌ایم.

بی‌گان تا اینجا پی‌برده‌اید که من کیسم. آری، گمان شما درست است؛ نام من فارسی است؛ زبان فارس. همان‌که اینک جلوی چشم شماروی صفحه‌ی کتاب و بر سر زبان‌تان است.

آنون گلزارید خودم را کمی بیشتر به شما معزّی کنم. من، چند چهره دارم: یکی آوا و صدا که در گفتار ظاهر می‌شود و شما با گوش دادن، آن را می‌فهمید. چهره‌ی دوم، «خط» است که در نوشتار آشکار می‌شود و شما به گلک چشم و از راه دیدن با آن آشنا می‌شوید و آن را درک می‌کنید.

گاهی نیز به جای گفتن و نوشتن به شکل اشاره به کار گرفته می‌شوم. آنون دلم می‌خواهد کمی درباره‌ی چهره‌ی دوم خودم بریتان بگویم؛ چون این چهره در طول تاریخ، گرفتار سلیقه‌ها شده و تغیرات و چندگانگی‌هایی را پیدا کرده است. هر گله یا واژه، پاره‌ای از پیکر من است. هر واژه، تلفظ، معنی و معمولاً یک شکل نوشتن دارد. برخی واژه‌ها یا گله‌ها، دو تلفظ یا دو شکل و دو یا چند معنی دارند. تلفظ و معنی را فعلًا رها می‌کنم و از شکل نوشتاری خودم بریتان نمونه‌هایی بیان می‌کنم که هر دو شکل نوشتة، درست است؛ مثلاً

لانه‌ی پرنده یا لانه‌پرنده، کتابخانه یا کتابخانه، مهربان‌تر یا مهربانتر، گلدان‌ها یا گلدانها و.... دوستان خوب، همان طور که دیدید و دقت کردید، اگرچه شیوه‌ی نوشتن این واژه‌ها کمی با هم فرق دارد، تلفظ و معنای آنها یکسان است و هیچ تفاوتی با هم ندارد.

من پیوسته بربازی شما جاری هستم و با گوش، چشم، ذهن و بلکه با جانتان همراهم. شما نیز بلوشید که همواره با هم و نگاهبان می‌باشیم.

وطن، خانه‌ی شماست و من عامل پیوستگی و اتحاد همه‌ی اعضایِ این خانه‌ام. شناسنامه و سندِ شناخت شما در هر جای ایران و در هرگوشه‌ی جهان، زبانِ ملّت ایرانیان، یعنی زبان فارسی است.

## اکبری شلدۀ

### درک مطلب

- ۱ مقصود از «آواهای دلنشیں» و «نغمه‌های مهربانی» چیست؟
- ۲ چرا زبان موجودی زنده معرفی شده است؟
- ۳ چرا نویسنده زبان فارسی را به شناسنامه مانند کرده است؟
- ۴ به نظر شما، زبان فارسی چه نقشی در وحدت و یکپارچگی ملت ایران دارد؟
- .....
- ۵



یکی از نشانه‌های جمع بستن واژه‌ها در زبان فارسی، افزودن نشانه‌ی «ان» به پایان واژه‌های است؛ مانند:

واژه‌ی جمع	نشانه‌ی جمع	واژه‌ی مفرد
دوستان	ان	دوست
دشمنان	ان	دشمن
فرزندان	ان	فرزند
ایرانیان	ان	ایرانی

توجه: همیشه این گونه نیست که به سادگی، نشانه‌ی جمع «ان» به واژه‌ها بپیوندد و بدون هیچ تغییری، واژه‌ی جمع ساخته شود. در برخی از واژه‌ها پس از افزودن نشانه‌ی «ان»، تغییراتی به وجود می‌آید تا شکل جمع به دست آید. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

واژه‌ی جمع	نشانه‌ی جمع «ان»	واژه‌ی مفرد
ستارگان	ان	ستاره
پرندگان	ان	پرنده
دانایان	ان	данا
بیگانگان	ان	بیگانه
چهارپایان	ان	چهارپایا

# علم و عمل

حکایت



اول نعمتی که ایزد تعالی، به من بخشید، دوستی پدر و مادر بود و مهربانی ایشان بر حال من.  
چون سال عمر من به هفت رسید، مرا بر خواندن علم برانگیختند. من نیز، همین که اندک آگاهی یافتم و ارزش و اهمیت علم بشناختم، با شوق فراوان در فراغیری آن کوشیدم... .  
بر مردمان واجب است که در کسب علم بکوشند و درک و فهم آن را گرامی بدارند، که طلب علم از گرانبهاترین کارهاست و انسان تا زنده است، باید جویای علم و ادب و کردار نیک باشد.  
نور ادب دل را روشن می‌کند و تجربه‌اندوزی، انسان را از جهل و نابودی می‌رهاند. همچنان که جمال خورشید، روی زمین را پُر نور می‌گرداند، علم نیز به عمل نیک، شُکوه و جمال می‌گیرد، زیرا که میوه‌ی درخت دانش، نیکوکاری است و نیازردن دیگران.

کلیله و دمنه، ترجمه‌ی نصرالله مُنشی با تلخیص و اندک تغییر

۳۶ بیت زیر را بخوانید و درباره‌ی ارتباط مفهوم آن با متن بالا، در گروه خود گفت و گو کنید.

چو کسب علم کردی، در عمل کوش  
که علم بی عمل، زهری است بی نوش  
جامی



# هفت خان رستم

درس پنجم



شاید شنیده باشد که هرگاه، کسی کار بسیار دشواری را با پیروزی به پایان برساند، می‌گویند از «هفت خان» گذشته است. هفت خان، نام هفت مرحله از نبردهای رستم با نیروهای اهرمین گذشتن از دشواری‌ها است. یکی از زیباترین بخش‌های شاهنامه، «هفت خان رستم» است. هنگامی که لیکاووس، پادشاه ایران با شماری از بزرگان سپاه خود در چنگ دیوان مازندران گرفتار می‌شود، رستم در این زمان به سوی مازندران حرکت می‌کند تا آنان را از بند رهایی دهد.

در این نبردها، رستم به لگک اسب خود، رخش، با شیر و اژدها پیکار می‌کند؛ دیوها را از پای درمی‌آورد و بر جادوگران، پیروز می‌شود.

پهلوان برای نبرد با دشمن، سوار بر رخش از زابلستان، راهی مازندران می‌شود. در خان اول، شیری قوی پنجه به او و اسپش حمله می‌آورد. رخش، شیر را از هم می‌درد.

رستم در خان دوم، بیابانی سخت و راهی دراز را پشت سر نهاده، خسته و تشنگ است؛ با جست و جوی فراوان، چشم‌ای می‌یابد، آبی می‌نوشد و سر و تن می‌شود و رخش را تیمار می‌کند و پس از خیر به خواب می‌رود و بدین سان، خان دوم را نیز پیروزمندانه سپری می‌کند. در این هنگام، اژدهایی از راه می‌رسد و از دیدن رستم و اسپش به خشم می‌آید. رخش می‌کوشد تا بالکو قتن سم بر زمین، رستم را از وجود اژدها آگاه کند؛ اما هر بار که رستم دیده می‌گشاید، اژدها در تاریکی فرد می‌رود و از چشم او پنهان می‌شود. رستم در خشم می‌شود؛ به رخش پرخاش می‌کند؛ چون به خواب می‌رود، اژدها دوباره خود را به رخش می‌نایاند.

بار سوم، رخش به تگ می‌آید و چاره‌ای جز بیدار کردن رستم ندارد:

خر و شید و جوشید و برگند خاک      زسمش زمین شده، چاک چاک  
رستم بیدار می‌شود و اژدها را می‌بینند؛ به یاری رخش با اژدها نبردی سهمگلین می‌کند و او را می‌کشد.

بزد تیغ و بنداخت از بر، سرش      فرد و سخت چون رود، خون از برش



رسم بار دیگر، در چشمِ شست و شومی کند؛ آنگاه با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازو او را بر لین پیر و زی سپاس می‌گزارد و بدین سان خان سوم به پایان می‌رسد.

در خان چهارم، رسم با جادوگری رو به رو می‌شود. جادوگر، با چهره‌ای آراسته و به قصد فریب و نیرنگ، نزد رسم می‌آید؛ پس از کمی گفت‌گو، رسم به حیله‌گری او پی‌می‌برد و برای چیرگی بر او از خدایاری می‌جوید و سرانجام او را از پادر می‌آورد.

بینداخت چون باد، خم کند	سرِ جادو آورد ناگه به بند
میانش به خبر به دو نیم کرد	دلِ جادوان زو پُر از بیم کرد

در خان پنجم، رسم با پهلوانی به نام «اولاد» رویارو می‌شود و او را به بند می‌کشد؛ سپس در خان ششم، رسم با راهنمایی اولاد، بر «ارزنگ دیو» چیره می‌شود و او را از پادر می‌آورد.

چورسم بیدیدش، برانگیخت اسب	بدو تاخت مانند آذرگشتب
سر و گوش بگرفت و یالش دلیر	سر از تن یکندش به کردار شیر

در خان هفتم، رسم در غاری تاریک با بزرگ دیوان یعنی «دیو سپید» می‌جنگد و سرانجام او را نیز از بین می‌برد؛ بدین گونه، رسم با پشت سرگذاشت هفت مرحله‌ی بسیار دشوار و خطروناک، یاران خود را از بند دیوان نجات می‌دهد و به ستایش یزدان می‌پردازد:

ز بهر نیایش، سروتن بشست	یکی پاک جای پرستش بجست
از آن پس نهاد از برخاک، سر	چنین گفت کای داور دادگر!
ز هر بد تویی بندگان را پناه	تو دادی مرا گردی و دستگاه

 «شاهنامه‌ی فردوسی، با تلخیص و بازنویسی»



منظور از «هفت خان رستم» چیست؟ ۱

هر یک از تصاویر زیر، مربوط به کدام خان از هفت خان رستم است؟ ۲



چرا رستم از زابلستان به سوی مازندران راهی می‌شود؟

۳

به نظر شما چه نیرویی باعث شد رستم بتواند هفتخان را با موفقیت پشت سر بگذارد؟

۴

.....

## دانش زبانی



مبالغه

گاه، شاعران و نویسندگان برای افزودن بر تأثیر و قدرت سخن خود، رویدادها را بسیار بیشتر و بزرگ‌تر از آنچه هست، توصیف می‌کنند. به این گونه بزرگ‌نمایی در بیان حوادث «مبالغه» می‌گویند.

در درسی که خواندید، نمونه‌هایی از این بزرگ‌نمایی را می‌توان یافت:

■ خروشید و جوشید و برکند خاک ز سُمش زمین شد همه چاک چاک

در این بیت، شاعر در جوش و خروش اسب مبالغه کرده است.

■ بزد تیغ و بنداخت از بر، سرش فرو ریخت چون رود خون از برش

در این بیت، شاعر در چگونگی جاری شدن خون اژدها مبالغه کرده است.

به این عبارت که در درس آمده است، توجه کنید:

■ «از هفت‌خان گذشته است.»

منظور این است که توانسته مراحل دشواری را پشت سر بگذارد و به موفقیت برسد.

■ وقتی درباره‌ی مطلبی به طور غیرمستقیم صحبت می‌کنیم به آن «**کنایه**» می‌گوییم.

کنایه سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور آن است.

زمانی که درباره‌ی شخصی می‌گوییم «در خانه‌ی او همیشه باز است»، معنای نزدیک و

آشکار جمله این است که «در خانه‌ی او همواره گشوده است و قفل و بندی ندارد»؛ اما

مقصود گوینده، بیان صفت بخشش و مهمان‌نوازی آن شخص است؛ بنابراین، معنای دوم

یا دور جمله این است که او شخص مهمان‌نوازی است؛ به همین سبب، می‌گوییم باز بودن

در خانه‌ی فلانی، کنایه از بخشندگی و مهمان‌نوازی اوست.

■ به عنوان نمونه در عبارت «..... بار سوم، رخش به تنگ می‌آید.....» به تنگ آمدن، کنایه

از خسته شدن و به سُتوه آمدن است.



# دوستانِ هم‌دل



وارد حیاط مدرسه که شدم، احساس غریبی کردم. شیراز کجا و آنجا کجا؟ صدای هم‌همه‌ی بچه‌ها مدرسه را پُر کرده بود. زبانشان را نمی‌فهمیدم. حتّی یک کلمه هم تُرکی بلد نبودم. زنگ کلاس را زدند. زنگ دوم بود. من و بابا، رفته بودیم اداره‌ی آموزش و پرورش. یک نامه گرفته بودیم که اسم مرا بنویسند. بعد از زنگ اول به مدرسه رسیده بودیم.

وارد کلاس که شدم، همه با تعجب نگاهم کردند. پسری که معلوم بود مبصر کلاس است به ترکی گفت: «تَزَه گلیپِسَن؟» (تازه آمدہ‌ای؟)

وقتی دید جواب نمی‌دهم با تندي گفت: «نیه جاواب ورمیسن؟» (چرا جواب نمی‌دهی؟) نگاهم را به کف کلاس دوختم و گفتم: «ترکی بلد نیستم.

صداهایی از گوشه و کنار کلاس بلند شد: فارسِده، فارسِده. (فارس است، فارس است.)

یکی از بچه‌های ته کلاس، خطاب به من گفت: «من هم فارس‌م. اسمت چیست؟»

ذوق‌زده شدم و لبخندی زدم و گفتم: «یونس... اسمم یونس است.»

زنگ تعطیل را که زدند، به کوچه دویدم. تازه، کوچه‌ی مدرسه را پشت سر گذاشته بودم و داشتم وارد خیابان می‌شدم که دستی به شانه‌ام خورد:

— هی یونس! صبر کن با هم برویم.



سرم را برگرداندم؛ همان هم کلاسی ام بود. گفت: «خانه‌تان کجاست؟»  
— همین پایین؛ کوچه‌ی حیدری.

— پس راهمان یکی است! خانه‌ی ما، یک کوچه بالاتر از خانه‌ی شماست. خوشحال شدم.  
— اسم تو چیست؟

— مهدی

— کجایی هستی؟

— شیرازی

همان وقت که حرف زدی، فهمیدم. آخه من هم شیرازی ام.  
هر دو، خندیدیم. بعد مهدی پرسید: «تازه آمده‌اید تبریز؛ نه؟»

— یک هفته‌ای می‌شود.... شما چطور؟

— ما الان سه چهار سال است اینجا هستیم.

با اینکه دو هفته دیرتر از بقیه به مدرسه رفته بودم، هر طور که بود، خودم را به آنها رساندم.  
یک ماه بعد، یکی از بهترین شاگردهای کلاس شده بودم.

یکی از همین روزها بود که فهمیدم مهدی درشش زیاد خوب نیست. یک روز هم، وقتی زنگ را زدند، آقا معلم، من و مهدی را توى کلاس نگه داشت.  
آقا معلم، ابتدا مهدی را نصیحت کرد و بعد از من خواست که به مهدی کمک کنم تا درس‌هایش را بهتر یاد بگیرد.

از آن به بعد، عصرها یا من به خانه‌ی مهدی می‌رفتم یا او به خانه‌ی ما می‌آمد. هم درس می‌خواندیم و هم بازی می‌کردیم. اما مهدی، علاقه‌ی زیادی به درس خواندن نداشت.  
به این ترتیب، دو ماه گذشت.

یک روز صبح که مثل همیشه با مهدی در حال رفتن به مدرسه بودیم، یک وقت به خودم آدم و دیدم با مهدی توی اتوبوس نشسته‌ام و دارم از مدرسه دور می‌شوم.  
کم کم، نگران شدم. اتوبوس به آخر خط رسید. راننده رو به ما کرد و به ترکی چیزهایی گفت که من نفهمیدم و مهدی در جواب او با دستپاچگی چیزهایی به ترکی گفت.

همان طور سر جایمان نشستیم. اتوبوس دوباره پُر از مسافر شد و راه افتاد. بین راه، مهدی پشت سرهم به خیابان اشاره می‌کرد و مغازه‌ها را نشانم می‌داد.  
مهدی طوری خوشحال بود که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. اتوبوس به آخر خط رسید و همه پیاده شدند.

به مهدی گفت: «بیا برگردیم مدرسه.»

گفت: «حالا دیگر زنگ را زده‌اند. اگر الان به مدرسه برویم، سرکلاس راهمن نمی‌دهند.»

— پس چه کار کنیم؟

— هیچ! باز سوار اتوبوس می‌شویم؛ می‌رویم تا آن سر خط، همین طور ماشین سواری می‌کنیم تا ظهر، ظهر که شد برمی‌گردیم خانه...

فردای آن روز هم مدرسه نرفتیم و راه افتادیم توی خیابان‌ها. با آنکه هنوز چند روزی به زمستان مانده بود، هوا خیلی سرد بود. من از سرما می‌لرزیدم.

حالا خیابان‌ها خلوت شده بود. دیگر از بچه مدرسه‌ای‌ها خبری نبود. آن روز، حالت عجیبی داشتم؛ حس می‌کردم دارم گناه بزرگی می‌کنم. خدا خدا می‌کردم که پدرم ما را نبیند.

روز سوم و چهارم هم همین طور گذشت. روز پنجم هم به تماشای معازه‌ها و عکس‌های جلوی سینماها گذشت.

روز ششم، اول سوار اتوبوس شدیم و رفتیم آخر خط، پیاده شدیم. بعد مهدی گفت: «بیا سوار یک خط دیگر بشویم و برویم تا آخر آن خط، آن وقت دوباره برمی‌گردیم.» قبول کردم.

نzdیکی‌های ظهر، سوار اتوبوس شدیم و برگشتمیم. حالا دیگر مدرسه‌ها تعطیل شده بود. وقتی رسیدیم خانه، دیر شده بود؛ اما مادر نفهمید که مدرسه نرفته بودم.

روز هشتم فرار، هوا حسابی سرد شده بود. ایستگاهی که هر روز از آنجا سوار اتوبوس می‌شدیم، کمی پایین‌تر از کوچه‌ی مدرسه‌مان بود. ما بیشتر وقت‌ها تا نزدیک مدرسه می‌رفتیم و بعد راهمن را به طرف ایستگاه، کج می‌کردیم. آن روز صبح، وقتی داشتیم به طرف ایستگاه می‌رفتیم، چند تا از بچه‌های کلاس، ما را دیدند. یکی از آنها به فارسی پرسید: «دارید کجا می‌روید؟ چرا نمی‌آید مدرسه؟»



من، هم ترسیدم و هم خجالت کشیدم. مهدی دستم را کشید و گفت: «ولشان کن. جوابشان را نده. بیا برویم.» و دوتایی دویدیم طرف ایستگاه. صدای بچه‌ها از پشت سرمان بلند شد که فریاد می‌زدند: «قاچاقلار... قاچاقلار...» (فراری‌ها... فراری‌ها...)

آن روز اصلاً سرحال نبودیم. اتوبوس که به آخر خط‌ش رسید، سوراخ بعده شدیم و رفتیم. فردای آن روز، توی ایستگاه هر روزی نایستادیم. رفتیم یک ایستگاه پایین‌تر. منتظر آمدن اتوبوس بودیم که یک دفعه دیدم چند نفر از هم‌کلاسی‌هایم دورم را گرفته‌اند اما مهدی پا به فرار گذاشته بود. هر کاری کردم نتوانستم از دست بچه‌ها فرار کنم. مرا کشان‌کشان به طرف مدرسه بردن. کیفم را دادند دستم و مرا به دفتر مدرسه بردن. وقتی وارد دفتر شدم، بی اختیار زدم زیر گریه. معلم به طرفم آمد، آرام دستم را گرفت و مرا روی یک صندلی نشاند. عده‌ی زیادی از بچه‌ها جلوی دفتر جمع شده بودند.

آقا معلم گفت: «فرار از مدرسه، کار غلطی بود. اگر راستش را به من بگویی، من هم قول می‌دهم کمکت کنم... بگو بدانم: چرا از مدرسه فرار کردی؟» همه چیز را برای او گفتم. وقتی حرف‌هایم تمام شد، گفت: «از این فرار، چیزی هم گیرت آمد، فکر نکردی عاقبت یک روز پدر و مادرت می‌فهمند؟ می‌دانی حالا فرق تو با بچه‌های دیگر چیست؟ آنها چیزهای زیادی یاد گرفته‌اند که تو بلد نیستی.» وقتی زنگ را زدند با آقا معلم رفتم سرکلاس. بچه‌ها همه ساکت بودند و آقا معلم به من اشاره کرد و گفت: «بچه‌ها! این هم آقا یونس شما!»



بچه‌ها خنديديند و هورا کشيدند و نمي‌دانم چرا يك دفعه حس کردم توی خانه‌ی خودمان هستم.  
ديگر احساس غريبی نمي‌کردم. حس می‌کردم همه‌ی بچه‌ها را دوست دارم.  
آقا معلم رو به من کرد و گفت: «بيين پسرم! همه‌ی اينها دوست تو هستند.»  
گفتم: «آخه آقا، من زبان آنها را بلد نيسنم و نمي‌فهمم اما ...»  
آقا معلم گفت: «مگر فقط کسی که هم‌زبان آدم است، دوست اوست؟ تو اگر کمی سعی کني، خيلي زود می‌تواني با اينها دوست بشوی. مهم اين است که همه‌ی شما يك دين و فرهنگ داري و همه‌تาน اهل يك کشوريد و با کمي تلاش، خيلي راحت مي‌توانيد زيان همديگر را ياد بگيريد؟؛ سپس، سکوت کرد.

آقا معلم آن زنگ، اصلاً درس نداد و همه‌اش از دوستی و اتحاد گفت. از نقشه‌های دشمنان برای اختلاف انداختن بين استان‌ها و مردم کشورمان گفت و از خيلي چيزهای ديگر حرف زد.  
زنگ آخر را که زدند به طرف خانه به راه افتادم، اما تنها نبودم. هم‌کلاسي‌هايم با من بودند. به کوچه‌مان که رسيديم، هم احساس سبکی می‌کردم و هم می‌ترسيدم. ولی نامه‌اي که آقا معلم برای بابا نوشته بود به من جرئت می‌داد. وقتی می‌خواستم از دوستانم جدا شوم، يكی از آنها گفت: «ما امروز عصر فوتیال داریم. شما هم بیا.»

من هم برای اينکه نشان بدهم، ترکی بلدم، گفتم: « ساعات نِچه گلِيرم؟» (ساعت چند می‌آیم؟)  
يکی از بچه‌ها لبخندی زد و گفت: « شما می‌گویی: ساعات نِچَدَه گلِيرم؟» (ساعت چند بیام؟)  
خنديدم و گفتم: « خب، ساعات ن... چ.. دَه گلِيرم؟»، کلمه‌ی «نِچَدَه» را خيلي سخت و بريده بريده گفتم.

گفت: « می‌آیم دنبالت. »

وقتی در می‌زدم با خودم گفتم: « امشب می‌روم دم خانه‌ی مهدی. هر طور شده، باید کاري کنم که او هم فردا به مدرسه برگردد » و بعد نفسی تازه کردم و با اطمینانی بيشتر، دوباره در زدم.

محمد رضا سرشار (رهگذر)، از مجموعه داستان « جايزيه » با کاهش

## درگ و دریافت

۱ اگر شما به جای یونس بودید در برابر پیشنهاد مهدی چه می‌کردید؟

۲ به نظر شما چه عاملی باعث برگشت یونس به مدرسه شد؟

۳ با توجه به متن، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید:

□ مهدی به درس خواندن علاقه‌ی زیادی نداشت.

□ یونس تازه از شیراز به تبریز آمده بود.

□ تا اینکه یک روز هم کلاسی‌ها یونس را به مدرسه برگردانند.

□ یونس تصمیم گرفت مهدی را نیز به مدرسه بازگرداند.

□ زبان آنها را نمی‌دانست.

□ معلم گفت: نتیجه‌ی به مدرسه نیامدن، عقب ماندن از هم کلاسی‌هاست.

□ معلم از او خواست به مهدی کمک کند تا درس‌هایش را بهتر یاد بگیرد.

□ آنها چند روزی به مدرسه نرفتند.

## کارگاه درس پژوهی

۱ با مراجعه به کتابخانه، داستان دیگری از شاهنامه‌ی فردوسی انتخاب و شخصیت‌های آن را مشخص کنید.

۲ به نظر شما انسان دانا چه ویژگی‌هایی دارد؟ درگروه درباره‌ی آن گفت و گو، و فهرستی از این ویژگی‌ها تهیه کنید.

۳ به نظر شما چگونه می‌توان از رسانه‌ها برای ایجاد اتحاد و همدلی بین اقوام مختلف استفاده کرد؟

۴ از متن‌های این فصل چند جمله را انتخاب و سپس نهاد و فعل آنها را مشخص کنید.

۳  
فصل سوم

# ایران من

- درس ششم: ای وطن
- درس هفتم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۱)
- درس هشتم: دریاچه‌ی



# ای وطن



ای سلام، ای سرودم  
ای نگهبان وجودم  
ای غم تو، شادی ام تو  
مايه‌ي آزادی ام تو ...      ای وطن!



ای دلیل زنده بودن  
ای سرو دری صادقانه  
ای دلیل زنده ماندن  
جان پناهی جاودانه ...      ای وطن!



چو رویش در بهاران  
چو جان در هر بدن  
مثل بوی عطر گل‌ها  
مثل سبزی چمن ...      ای وطن!



مثل راز شعر حافظ

مثل آواز قناری

چویاد خوشندها

ای وطن!



مثل غم در مرگ مادر

مثل کوه غصه های

مثل سربازان عاشق

قرمان قصه های ...

ای وطن!



چو آواز بلندی

از بلندی های پاک

با غوری، بالگشتی

با وفای چو خاک ...

ای وطن!

ای وطن!

نادر ابراهیمی

## درک مطلب

۱ شاعر در بند اول، وطن را مایه‌ی غمگینی و موجب شادی می‌داند. آیا شما با این نظر موافقید؟  
دلیل خود را بیان کنید.

۲ وطن چگونه می‌تواند نگهبان وجود ما باشد؟

۳ چرا شاعر باوفا بودن را به خاک نسبت داده است؟

۴ قسمتی از شعر را بیان کنید که در آن شاعر، وطن را موجودی زنده معرفی کرده است.

۵

## دانش زبانی

به این عبارات توجه کنید:

۶ ای وطن! ۷ خدایا!

برای خطاب کردن و گفت‌وگو با کسی از نشانه‌های ندا (ای، یا، ۱) استفاده می‌کنیم.  
واژه‌ای که هر یک از این نشانه‌ها را داشته باشد، **منادا** نامیده می‌شود. گاهی منادا بدون نشانه می‌آید؛  
مانند وطن، جاودان باشی و سرفراز.



## گوش کن و بگو

۸ قصه‌ی « Hammaseh-e Hormoz » را با دقّت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر گفت‌وگو کنید.

## پرسش‌ها

۹ ۱ داستان با چه واقعه‌ای شروع می‌شود؟

۱۰ ۲ شخصیت اصلی داستان که بود و چند پسر داشت؟

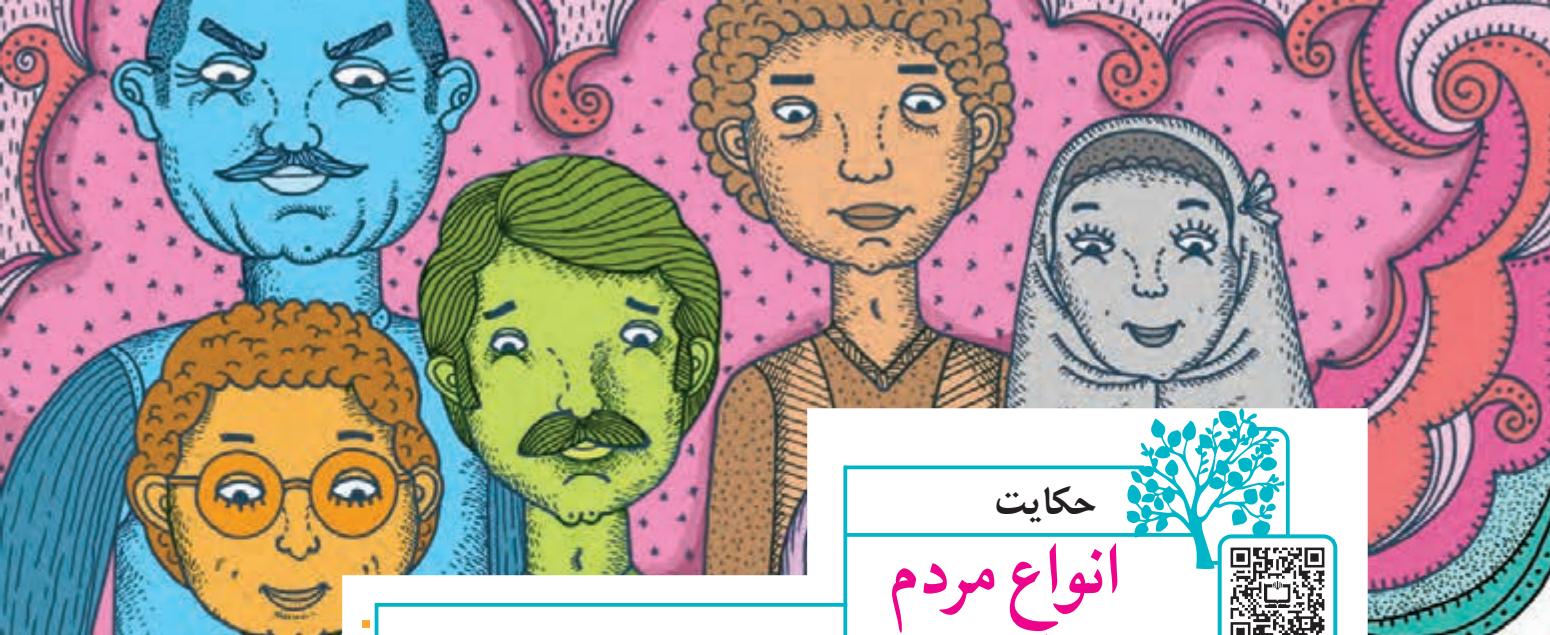
۱۱ ۳ اوّلین سواری که به کلبه نزدیک شد، که بود؟

۱۲ ۴ لشکریان مغول چه زمانی به کلبه رسیدند؟

۱۳ ۵ نام فرمانده مغولان چه بود؟

۱۴ ۶ مغولان برای بیرون کشیدن پیرمرد و پسرانش از کلبه به چه کاری دست زدند؟

۱۵ ۷ پیرمرد در آخرین لحظه‌ی زندگی چه گفت؟



حکایت

## انواع مردم



بدان که مردم از سه جنس‌اند:

بعضی چون غذا هستند که وجودشان برای ما لازم است

و بعضی چون دارو هستند که فقط گاهی به آنها نیاز داریم

و برخی دیگر مانند بیماری هستند که ما هرگز به آنها نیاز نداریم ولیکن گاهی گرفتارشان می‌شویم که در چنین هنگامی باید صبر و تحمل داشته باشیم تا به سلامت از دست آنها، رها شویم.



(ابو حامد امام محمد بن علی، کیمی ای سعادت با اندکی تغییر و بازبینی)





# دروس ازَاد

درس هفتم

(فرهنگ بومی)

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---



---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

زبان محلی



معادل واژه‌های زیر را در زبان محلی خود بنویسید.

خواهر:

مادر:

پدر:

دختر:

پسر:

برادر:

علاوه بر واژه‌های بالا، دو واژه‌ی خویشاوندی دیگر به زبان محلی خود بنویسید.

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---



## بخوان و حفظ کن **همه از خاکِ پاکِ ایرانیم**

ما که اطفالِ لین دستایم همه از خاکِ پاکِ ایرانیم  
همه با هم برادرِ وطنیم هر بان، هجو جسم با جانیم  
شرف و آنچِ تمامِ ملّل یادگارِ قدیم دورانیم  
وطنِ ما به جای مادرِ ماست مادرِ خویش را نگهبانیم  
شکرِ داریم کز طفولیت درسِ حُبِّ الوطن، همی خوانیم  
چون که حُبِّ وطن زایمان است ما یقیناً ز اهلِ ایمانیم  
گر رسد دشمنی برای وطن جان و دل، رایگان بیفشنیم

ایرج میرزا

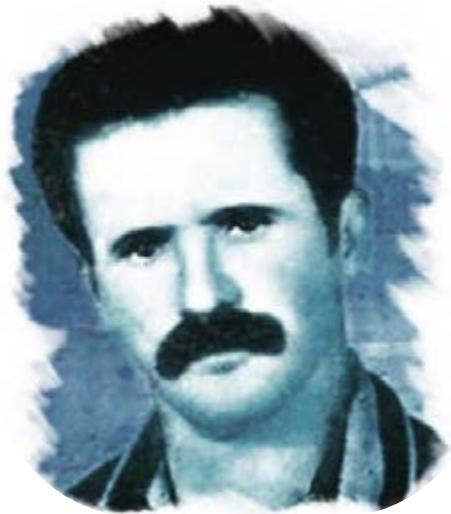
## خوانش و فهم

جان و دل، رایگان بیفشنایم»، واژه‌ی

۱ در بیت «گر رسد دشمنی برای وطن

«دشمنی» با چه آهنگی خوانده می‌شود؟ چرا؟

۲ چرا در بیت سوم عنوان شده است که «یادگار قدیم دورانیم»؟



درس هشتم

# دریا قلی



در تاریخ، انسان‌های بسیاری بوده‌اند که همه‌ی توان و جان خود را برای رسیدن به هدف خویش فدا کرده‌اند و گاهی نجات مردمی یا آینده‌ی ملتی به هوشیاری و فداکاری و تضمیم بهنگام و جان‌نشانی به موقع یک نفر یا جمیٰ محدود، وابسته می‌شود. در همه‌ی جوامع بشری، فداکاری چنین انسان‌هایی را ارج می‌نمند و تلاش می‌کنند خاطره‌ی آنها را در تاریخ و ادبیات و آثار هنری خود حفظ کنند.

در داستان‌های کهن ایرانی، آرش، دلاور مردی بود که وقتی قرار شد کمانداری ایرانی، تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آمد، مراز ایران باشد، دلیرانه بر قله‌ی دماوند برآمد و تیری در چله‌ی کمان هناد و با پرتاپ کردن آن، سرزمین ایران را از یگانگان رهایی بخشید و جان خود را در این راه فدا کرد. خاطره‌ی این جان‌نشانی در راه پاسداری از میهن، هنوز در یادها زنده است. این سرزمین در هر روزگاری، پهلوانان و نام‌آوران بی‌شماری را در خود پرورانده است.

شہید «دریا قلی سورانی» یکی از دلاور مردان دوران دفاع مقدس بود که در خنثین ماه‌های جنگ تحمیلی با فداکاری شکفت‌انگیز خود، مانع سقوط شهر آبادان شد. شغل

دریاچلی، اوراق فروشی بود. او در آن هکام به همراه فرزند خردسال خود در گورستانی از اتومبیل‌های فرسوده در «کوی ذوالفقاری» در حاشیه‌ی آبادان زندگی می‌کرد. او در یک شب تاریک، ناگهان متوجه شد که سربازان دشمن بعضی به صورتی غافلگیر کننده از رودخانه‌ی بسی شیرگذشته‌اند و می‌خواهند شهر محاصره شده‌ی آبادان را به اشغال کامل خود در بیاورند.

دریاچلی، فوراً بی سر و صدا سوار بر دوچرخه شد و به راه افتاد.

دریاچلی در آن شب پاییزی نهم آبان ماه ۱۳۵۹ با همه‌ی توان و قدرت، رکاب می‌زد. انگار کسی در گوشش می‌گفت: دریاچلی رکاب بزن، همه چیز به جوانمردی تو وابسته است. اگر کوتاهی کنی، همه‌ی شهر و دیار نابود خواهد شد.

چشم انتظارِ همت تو، دین و میمن است  
میدانِ جنگ تن به تن و تانک باطن است  
تکلیف شهر خاطره‌های تو، روشن است  
تاریخ در تلفظِ نامِ تو آلکن است

دریاچلی! رکاب بزن، یا علی گلو  
فردا اگر درنگ کنی، کوچه‌های شهر  
از راه اگر بمانی و روشن شود هوا  
دریاچلی! به وسعتِ دریاست نام تو



اما دریاقلی، همچون دریایی خروشان بود، با تمام وجود تلاش می‌کرد از میان گشتهای دشمن و آتش خمپاره‌ها بگذرد و زودتر از سربازان بعضی، خود را به شهر برساند. او توانست، کوی ذوالفقاری تا شهر آبادان را در کوتاه‌ترین زمان، رکاب بزند و خود را به سرعت به شهر برساند و با فریادهایش، مردم و مدافعان شهر را از نفوذ دشمن باخبر کند. مردم و مدافعان آبادان، بی‌درنگ به هر وسیله‌ای که ممکن بود در برابر دشمن به کار آید به مقابله با دشمن پرداختند و توانستند در نبردی نابرابر، که در تاریخ دفاع مقدس به نام «عملیات کوی ذوالفقاری» معروف است، نفوذ دشمن را به آبادان ناکام بگذارند و او را با تلفات بسیار و شکستی سخت به عقب برانند.

دریاقلی در همین نبرد به شدت زخمی شد و در راه انتقال به پشت جبهه به شهادت رسید. مزار این شهید دلاور در بیشتر زهرا (س) در تهران قرار دارد.

بی‌شک اگر دریاقلی در آن شب سرنوشت‌ساز، دچار ترس و تردید می‌شد و اگر تنها به نجات خود و خانواده‌اش می‌اندیشید یا اگر انکل کوتاهی می‌کرد و نمی‌توانست به موقع خود را به شهر برساند، خدا می‌دانست چه اتفاقات ناگواری می‌افتد!



## درک مطلب

۱ منظور از جمله‌ی «دریاقلی همچون دریایی خروشان بود» چیست؟

۲ از نظر نویسنده، «دریاقلی سورانی» چگونه مردی بود؟ عبارتی از متن بیان کنید که این

نظر را نشان دهد.

۳ به نظر شما چه شباهتی میان کار «آرش» با «دریاقلی» وجود دارد؟

۴ اخم کردن دریاقلی در تصویر و خم شدن او هنگام دوچرخه‌سواری، نشانگر چیست؟

.....

۵

۶





توجه به **نشانه‌های نگارشی** به خواندن بهتر و درک معنی و مفهوم متن، کمک می‌کند.

منظور از نشانه‌های نگارشی به کاربردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و در نتیجه، فهم مطالب را آسان می‌کند.

چند نمونه از نشانه‌های پُرکاربرد عبارت است از:

**۱ نقطه (.)**: علامتی است که توقف در خواندن را نشان می‌دهد و در پایان جمله می‌آید.

**۲ ویرگول یا درنگ نما (،)**: نشانه‌ای برای درنگ کوتاه است که میان عبارت‌ها یا جمله‌ها و برای جدا کردن واژه یا عبارت توضیحی یا جدا کردن اسم‌های اشخاص و ... به کار می‌رود.

**۳ دو نقطه (:**) : پیش از نقل قول مستقیم، هنگام توضیح دادن، شمردن اجزای یک چیز و هنگام معنی کردن واژه به کار می‌رود.

**۴ علامت سوال (؟)**: در پایان جمله‌های پرسشی یا برای نشان‌دادن شک و تردید یا ریشخند و ... به کار می‌رود.

**۵ نشانه‌ی بیان عاطفه یا تعجب (!)**: در پایان جملات تعجبی و جمله‌هایی به کار می‌رود که یکی از حالات عاطفی مثل آفرین، تأکید، افسوس، آرزو، دعا و ... در جمله باشد.



**۱** داستانی در مورد عشق به میهن بیابید، در کلاس بخوانید و درباره‌ی عناصر و ویژگی‌های آن گفت و گو کنید.

**۲** درباره‌ی بازدید مجازی از یادمان‌ها و موزه‌ی دفاع مقدس تحقیق کنید.



بخوان و بیندیش



# تندگویان

جنگ در مناطقِ جنوبی و غربی میهن عزیز ما تازه آغاز شده بود. در یکی از جبهه‌ها، نیروهای دشمن در حدود چهل پنجاه نفر از هموطنان ما را به اسارت گرفته بودند. وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران نیز در میان این اسیران بود. محمدجواد تندگویان در خرداد ماه سال ۱۳۲۹ در جنوب شهر تهران به دنیا آمد. محیط خانه، او را از همان دوران کودکی با اسلام و قرآن و درس محبت به خاندان پیامبر آشنا کرد. زینت خانه‌شان کتاب بود. پدرش کتاب‌ها را با صدای بلند می‌خواند و او آنچه را می‌شنید در حافظه‌ی خود، نگه می‌داشت و برای دوستانش بازگو می‌کرد. تندگویان در دوران تحصیل، دانش‌آموزی جدی و ساعی بود و بیشتر خرج تحصیل خود را از راه کار کردن تأمین می‌کرد. یکی از اقدامات مردمی برای رشد و گسترش فرهنگ اسلامی در آن سال‌ها، تأسیس هیئت‌های جوانان در جنوب شهر بود. این هیئت‌ها با کمک افراد متدين شکل می‌گرفت. جواد با حضور در یکی از این هیئت‌ها، که در محله‌ی «خانی آباد» تشکیل شده بود، تلاش‌های انقلابی خود را به طور جدی

آغاز کرد. «جهان پهلوان تختی» هم در این جلسات، شرکت می‌کرد. پس از پایان دوره‌ی دبیرستان در امتحان ورودی چند دانشگاه قبول شد و از آن میان تحصیل در رشته‌ی مهندسی پالایش نفت در دانشکده‌ی نفت آبادان را انتخاب کرد. در دانشکده‌ی نفت آبادان در کنار تحصیل علم، دانشجویان را با حقایق اسلام آشنا و به مبارزه با حکومت شاه تشویق می‌کرد. پس از پایان دانشکده، در دوره‌ی سربازی، به جرم انتشار اعلامیه‌ی رهبر محبوب خود، امام خمینی (قُدِّسَ سِرُّهُ) که در آن زمان در کشور عراق در تبعید به سر می‌برد، دستگیر شد و به زندان افتاد. در دوره‌ی زندان، هم‌زمان با تحمل انواع شکنجه به دفاع از اسلام و گسترش مطالعات خویش ادامه داد. هم‌زمان با نخستین سال‌های آزادی وی از زندان، قیام‌های مردمی برای شکل‌گیری انقلاب اسلامی آغاز شد. مهندس تندگویان، که تحقیق همه‌ی امیدها و آرزوهای خود را در پیروزی انقلاب اسلامی می‌دید، همراه با ملت به پا خاسته‌ی ایران به صحنه‌ی مبارزه، قدم گذاشت. شهید تندگویان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مدیر شرکت ملی مناطق نفت خیز جنوب شد و پس از چندی به عنوان وزیر نفت در دولت جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید. در شهریور ماه همان سال (۱۳۵۹)، نیروهای عراقی به کشور ما حمله کردند و جنگ آغاز شد. پالایشگاه آبادان و لوله‌های انتقال نفت به شدت آسیب دید. تندگویان مرتبًا در کنار کارگران و مهندسان و در نزدیکی صحنه‌های پر خطر جنگ، حضور می‌یافت. در یکی از همین بازدیدها بود که در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۹ همراه معاونان خویش به اسارت نیروهای دشمن درآمد. همین که متوجه شدند او وزیر نفت است، وی را به بغداد بردند. تندگویان در زندان‌های بغداد نیز از یاد خدا و تلاوت قرآن غافل نبود؛ زیر شکنجه‌های بی‌رحمانه‌ی دژخیمان حکومت صدام، مانند کوهی استوار ایستادگی و مقاومت کرد.

جنگ تحمیلی پس از هشت سال، با فدایکاری و دفاع دلیرانه‌ی مردم ایران پایان یافت و مبادله‌ی اسیران آغاز شد. اسیران جنگی که در زندان‌های صدام گرفتار بودند، به میهن بازگشتند و مردم قدرشناس ایران به گرمی از آنان استقبال کردند. این رزمندگان فدایکار را به پاس ایثار و استقامت‌شان «آزادگان» نامیدند؛ اما از تندگویان دلاور، خبری نشد.

دولت جمهوری اسلامی ایران برای آزادی مهندس تندگویان، تلاش فراوان کرد و به همه‌ی مدعیان دروغین حقوق بشر، شکایت نوشت اما تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند. سرانجام، معلوم شد که این مهندس شجاع، که همه‌ی وجودش از ایمان به خدا و عشق به اسلام و انقلاب سرشار بود، زیر شکنجه‌ی ظالمانه‌ی نیروهای دشمن، غریبانه به شهادت رسیده است؛ اما تاریخ شهادت او را کسی

نمی‌داند. آنان که می‌دانند، خاموش مانده‌اند. عاقبت، یوسف گم‌گشته پیدا شد و پیکر پاک او را در آذر ماه سال ۱۳۷۰ پیچیده در پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی ایران به وطن بازگرداند.

## ﴿زندگی‌نامه‌ی شهید تنگویان﴾ با کمی کاهش



«دلا، دیدی آن عاشقان را؟  
جهانی، رهایی در آوازان بود  
و در بند، حتی  
قفس، شرمگین از شکوفایی شوق پروازشان بود!»

(سید حسن حسینی)

### درگ و دریافت

۱ به نظر شما، چرا اسیران جنگی در دوران دفاع مقدس، «آزاده یا آزادگان» نامیده شده‌اند؟  
۲ در این متن به کدام یک از داستان‌های قرآنی اشاره شده است؟ ارتباط آن را با این متن، توضیح دهید.

۳ مستند «شهید تنگویان» را که در رمزینه‌ی این درس آمده ببینید، سپس درباره‌ی آن گفت و گو کنید.

# نام آوران

۴  
فصل چهارم

درس نهم: رنج هایی کشیده ام که میرس

درس دهم: عطار و جلال الدین محمد

درس یازدهم: شهدا خورشیدند





درس نهم

# رُوح‌هایی کشیده‌ام که میرس



علی‌الکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ هجری شمسی در تهران به دنیا آمد. او خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «پدر من خان باباخان است که سپاهی بوده و از او شمشیرها و چند عدد نیزه و خنجر و پیراهنی که آیات قرآنی در پشت و روی آن نوشته شده، بر جای مانده است. پدر من، دار و ندار خود را در قزوین فروخت و به تهران آمد. من در نه سالگی، پدرم را از دست دادم و مادرم تربیت مرا به عهده گرفت. من، علوم قدیم را از استادان مختلف فراگرفتم. معلمین من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی خرم‌آبادی بودند و من هرچه دارم بر اثر تعلیم این دو بزرگ‌مرد است.»

دهخدا در همان زمان به فراگرفتن زبان فرانسوی پرداخت و معلومات خویش را تنکیل کرد.

لغتنامه، مفصل‌ترین کتاب لغت در زبان فارسی است. دهخدا برای تألیف این کتاب، نزدیک چهل سال کوشش کرد و در این مدت، حدود صد نفر با وی همکاری داشته‌اند.



لقتنامه، مهم‌ترین و اساسی‌ترین اثر دهخدا است و بیشتر شهرت دهخدا به خاطر همین اثر اوست. بنا به باور بسیاری، چنین کار بزرگ و عظیمی را برای زبان فارسی به غیر از دهخدا، تنها فردوسی انجام داده بود. امروز در ایران به هر کتابخانه‌ای که برومی از تعداد مراجعه کنندگانی که در جست و جوی لقتنامه‌ی دهخدا هستند، می‌توانیم ارزش و اهمیت این کتاب را درک نکیم.



نحویاً همی لغات فارسی و نام شهرها و روستاهها و کلمات علمی و اشخاص بزرگ و حتی لغات عربی را می‌توان در لقتنامه‌ی دهخدا یافت. در جلوی هر کلمه‌ای، معنا، موارد کاربرد، طرز تلفظ صحیح، همراه با اشعار و اطلاعات دیگر آمده است. لقتنامه‌ی دهخدا در واقع یک دایرة المعارف است.

دهخدا برای نوشتن این لقتنامه، شب و روز به مطالعه و جمع آوری اطلاعات مشغول بود. آن طورکه نوشته‌اند، وی چند میلیون یادداشت از روی متون معتبر استادان شعر و نثر فارسی و عربی، لقتنامه‌های چاپی و خطی، کتاب‌های تاریخ و جغرافیا، طب، ریاضی و علوم دیگر فراهم آورده بود. به گفته‌ی خود او و نزدیکانش، هیچ روزی از کار تحقیق و یادداشت برداری برای لقتنامه، غفلت نکرد مگر دو روز به خاطر درگذشت مادرش و دوروز به خاطر بیماری سختی که دچار شد.

علامه دهخدا در یکی از یادداشت‌های پرآکنده‌اش برای لغتنامه، می‌نویسد: «همهی لغات فارسی زبانان تاکنون در جای جمع آوری نشده، هزاران لغت فارسی و غیر فارسی به کار می‌رود که تاکنون کسی آنها را گردندیاورد و آگر گرد آورده به چاپ نرسانیده است. ما بسیاری از این لغات را به تدریج از حافظه، نقل و سپس آنها را الفبایی کرده‌ایم ... و این کار بی‌هیچ تأخیر و درگذگی، بیرون از بیماری چند روزه و دو روز رحلت مادرم رحمة الله علیها که این شغل تعطیل شد، ادامه یافت و می‌توانم گفت که بسیار شب‌ها نیز در خواب و در بیداری در این کار بودم. چه باره‌اکه در شب از بستر بر می‌خاستم و چراغ روشن می‌کردم و چیز می‌نوشتم. مرا هیچ چیز جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین ستمکار مغربی به تحمل این رنج سینگین و نداشت؛ چه برای نان، همهی راه‌ها به روی من باز بود و نام را نیز چون جاودانی نمی‌دیدم، پاییند آن نبودم.»

در میان دانشمندان معاصر ایران، باید علامه دهخدا را بزرگ‌مرد فرهنگ ایران دانست. او سرشار از عشق به فرهنگ وطن بود و نامی بلند در میان دانشمندان ایرانی داشت و آثار با ارزشی از خود به یادگار گذاشته است.

غروبِ روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی بود. رنج و زحمت سال‌ها مطالعه، تحقیق و جست‌وجو و سرانجام، بیماری، دهخدا را از پای در آورده بود. هزاران جلد کتاب، که در مدت چهل و هشت سال با او سخن‌ها گفته بودند، اینک همه خاموش نشسته و استاد پیر را تماشا می‌کردند.

در این هنگام، دو شاگرد، همکار صمیمی و هر باش، محمد معین و سید جعفر شهیدی به دیدار  
وی آمدند. لحظاتی چند با سکوت، سپری شد. استاد پیر، هر چند لحظه یک بار به حالت  
سستی و ضعف در می آمد و چشم‌اش را فرمی بست و باز به حال عادی بر می کشت. در یکی  
از این لحظات، دخدا سکوت را شکست و گفت: «که می‌رس». «

باز برای چند لحظه، همه ساخت شدند و دخدا بار دیگر گفت: «که می‌رس». «

در این هنگام، محمد معین پرسید: «منظورتان شعر حافظ است؟»

دخدا جواب داد: «بله»

معین گفت: «استاد، می خواهید براتان بخوانم؟»

دخدا گفت: «بله»

آنگاه، معین، دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند:

زَهْرِ جَهْرِي چَشِيدَهُ اَمْ كَهْ مِرس	درِ عَشْقِي كَشِيدَهُ اَمْ كَهْ مِرس
دَلْبَرِي بَرْگَزِيدَهُ اَمْ كَهْ مِرس	كَشِتَهُ اَمْ درِ جَهَانِ وَ آخِرِ كَار
رَجَّهَايِي كَشِيدَهُ اَمْ كَهْ مِرس	بِيْ تُو درِ كَلْبَهِي لَدَايِي خَويِش
بَهْ مَقَامِي رَسِيدَهُ اَمْ كَهْ مِرس	هَچْوَ حَافَظَ، غَرِيبَ درِ عَشْقِ

اندکی پس از آن، دخدا پیوشه شد و روز بعد به دیدار پروردگارش رفت. آرامگاه او در  
شهر ری (ابن بابویه) قرار دارد.



- ۱ ارزش و عظمت لغتنامه‌ی دهخدا را با چه کتابی برابر نهاده‌اند؟ چرا؟
- ۲ در لغتنامه‌ی دهخدا در جلوی هر کلمه، چه اطلاعاتی آمده است؟
- ۳ دیدگاه نویسنده نسبت به دهخدا چیست؟ عبارتی از متن بیان کنید که این نظر را نشان دهد.
- ۴ فکر می‌کنید مصروع‌های «درد عشقی کشیده‌ام که مپرس» و «رنج‌هایی کشیده‌ام که مپرس» به ترتیب به کدام دغدغه‌ی دهخدا و کارهای او اشاره دارد؟
- .....

### واژه آموزی



تاکنون راه‌های مختلفی برای ساختن واژه در زبان فارسی، فرا گرفته‌اید. یکی دیگر از راه‌های ساختن واژه‌ی **جدید**، افزودن واژه‌ی «نامه» به پایان واژه‌ی نخست است.

واژه‌ی جدید	«نامه»	واژه
روزنامه	= نامه +	روز
کارنامه	= نامه +	کار
دعوت نامه	= نامه +	دعوت
زیارت نامه	= نامه +	زیارت

# باران

بخوان و حفظ کن



خواش آنان که الله يارشان بی  
به حمد و قُل هُوَ اللّٰهُ كارشان بی  
خواش آنان که دائم در نمازند  
بشت جاودان بازارشان بی

بابا طاهر

خداؤندا به فریاد دلم رس  
کس بی کس تویی، من مانده بی کس  
همه گویند طاهر کس نداره خدا یار منه چه حاجت کس

بابا طاهر

ای نام تو روییده به گلدان لم  
در مرحمتِ تو غوطه ور، روز و شبم  
در خاکِ طلب، بذرِ دعا کاشته ام  
بارانِ اجابت تو را می طلبم

سید حسن حسینی

اگر آن سبز قامت، رو نماید  
در باغِ خدا را می گشاید  
تم را فرش کردم تا بتازد  
دم را نذر کردم تا بیاید

مصطفی علی پور

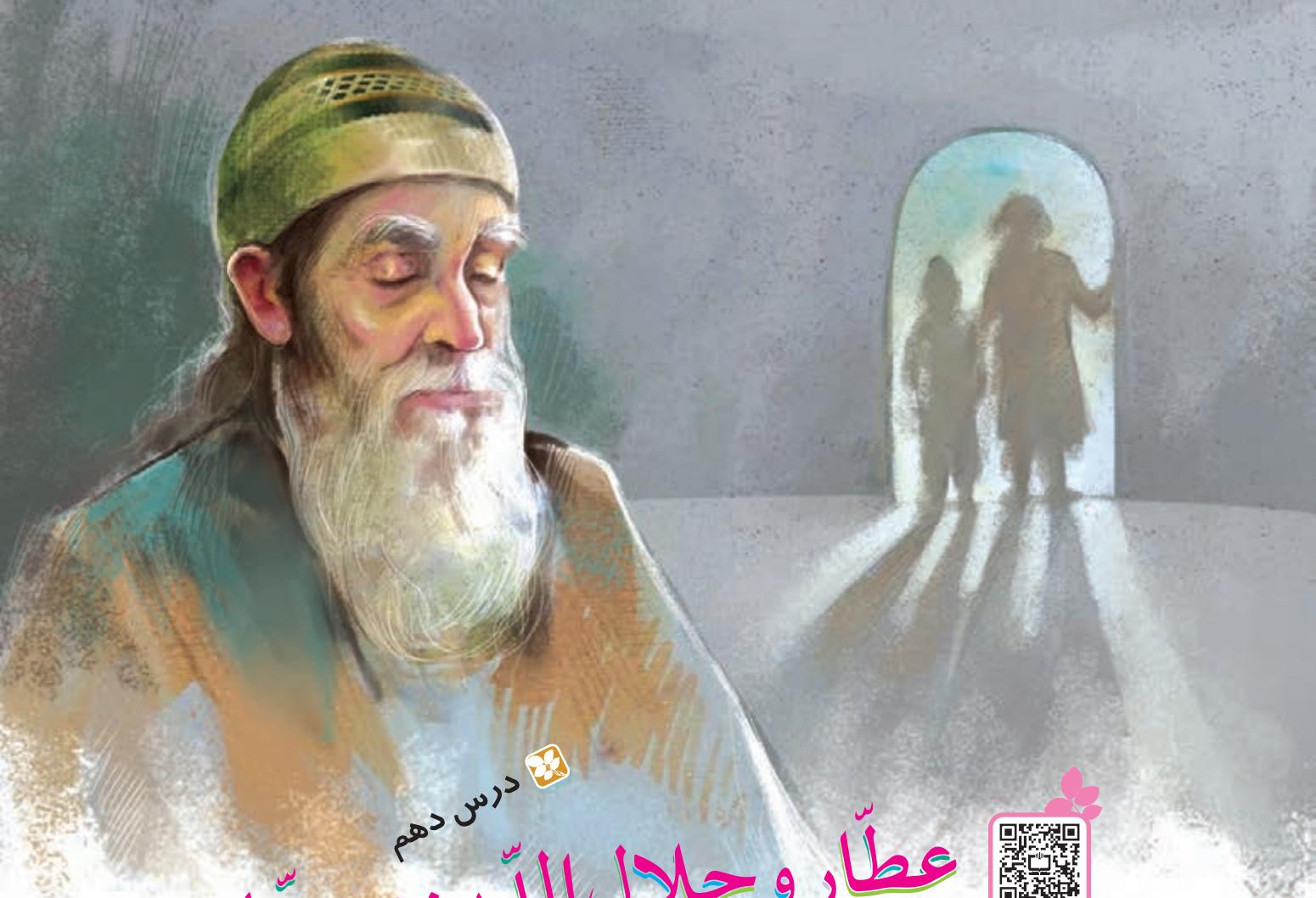
## خوانش و فهم

۱ آخرين دو بيتى به چه مفهومى اشاره دارد؟

۲ در اولين دو بيتى «بى» به چه معناست؟

۳ در کدام قسمت از خوانش مصraig «باران اجابت تو را مى طلبم» مکث وجود دارد؟ چرا؟





## عطّار و جلال الدّین محمد

دس دهم



محمد، حسابی خسته شده بود. پدرش «بهاء الدّین» گفتہ بود به نیشابور که بر سیم، چند روز می‌مانیم. در طول راه، همه از زیبایی نیشابور و آب و هوای دلپذیرش، سخن می‌گفته‌اند. این خنثی‌ترین سفر طولانی او بود. تا به حال، این همه راه نرفته بود. سفر برای کوچه‌هایی به سرّ او هیجان‌انگیز است؛ اما این سفر، فرق می‌کرد؛ چون پدرش گفتہ بود: «به زیارت خانه‌ی خدامی روم و شاید دیگر به خانه برگردیم.»

محمد دلش برای کوچه‌های سمرقند تک می‌شد؛ برای مدرسه‌اش، برای دوستانش، کوچه‌ها و مسجد‌هایش. برای بلخ هم که زادگاهش بود، دلتک می‌شد. تازه از دروازه‌های نیشابور وارد شهر شده بودند که صدای اذان، بلند شد.

تاعصر، خواب بود. وقتی بیدار شد، نماز عصرش را خواند و نزد پدر رفت. پدرش مهمن داشت. در تمام شهرهای سر راه، پدرش را تقریباً همه می‌شناختند. روزهای اول از این موضوع خیلی تعجب می‌کرد؛ اتا حالا دیگر برایش عادی بود. هر داشتمندی که خبر آمدن آنها را می‌شنید، خودش را به کاروان سرا می‌رساند.

این دیدارها برای محمد جالب بود. با داشتمدن زیادی آشنا می‌شد و چیزهای زیادی از آنها یاد می‌گرفت. آنها یک که به دیدار پدرش می‌آمدند، همه داشتمند و معلم بودند. فرصت خیلی خوبی برای آموختن بود.

محمد وارد اتاق شد، سلام کرد و در گوشه‌ای، دو زانو نشست. بهاء الدین، رو به مهمن کرد و گفت: «شیخ عطار، پسرم است؛ محمد»

محمد نام عطار را قبلًا شنیده بود. حتی خودش بود؛ داشتمند بزرگ، عطار نیشابوری. چند بیت از شعرهایش را هم قبلًا از پدر شنیده و حفظ کرده بود.

مهمن، محمد را به نزد خود صدای زد و گفت: «جوان، برخیز و نزدیک تربیا.» محمد که آمد، دستی بر سرش کشید.

- ماشاء الله. خدا نگاش دارد.

بعد، به محمد روکرد و پرسید: «از دانش چه خواندی و با خود چه داری؟»

محمد گفت: «جز اندکی نمی‌دانم و حرفی ندارم که بگویم.»

شیخ لجندی زد و گفت: «همی ما جز اندکی نمی‌دانیم.»



آفتاب در حال غروب بود. عطار می خواست برود. از دیدن این پدر و پسر، خیلی خوشحال بود. از کتابهایی که با خود آورده بود، یکی را برداشت. بالای صفحه اول، چیزی نوشت و آن را به محمدداد. محمدکتاب را گرفت، نگاهی کرد و از این هدیه‌ی شیخ، بسیار خوشحال شد و تشكّر کرد؛ نسخه‌ای از کتاب «اسرار نامه»ی عطار بود.

پدر برای برقه‌ی مهان رفت. محمد همانجا نشست و مشغول خواندن آن کتاب شد. او آن چنان سرگرم خواندن شد که نشنید شیخ هنگام رفتن به پدرس گفته بود: «مراتب محمد باش. به خواست خدا، آینده‌ی درخانی خواهد داشت. او به مقام بزرگی خواهد رسید.»

بهروز رضایی کهریز

### درک مطلب

- ۱ نویسنده‌ی کتاب «اسرار نامه» کیست؟
- ۲ چرا برای محمد دیدار دانشمندان با پدرس جالب بود؟
- ۳ نظر نویسنده نسبت به «جلال الدین محمد» چگونه است؟ عبارتی از متن بباید که این نظر را نشان دهد.
- ۴ منظور عطار از بیان جمله‌ی «همه‌ی ما جز اندکی نمی‌دانیم» چه بود؟
- .....
- ۵

### دانش ادبی

- ۱ یکی از کتابهای با ارزش مولانا جلال الدین «مثنوی معنوی» نام دارد.  
شعر از نظر قالب، انواع گوناگونی دارد؛ مانند غزل، قصیده، مثنوی و ... .
- ۲ **مثنوی** به شعری گفته می‌شود که در آن، دو مصraع هر بیت، هم قافیه هستند.



## درخت علم

حکایت



حاکمی را خبر می‌دهند که درختی عجیب در هندوستان است که اگر کسی میوه‌ی آن را بخورد، هرگز پیر نمی‌شود. حاکم یکی از نزدیکان خود را برای یافتن چنین درختی، به سوی هندوستان، روانه می‌کند. آن شخص، پس از جست‌وجوی بسیار به نتیجه‌ای نمی‌رسد و با هر کس در این باره گفت‌وگو می‌کند با تمسخر و تعجب، روبه‌رو می‌شود. سرانجام، نالمید می‌شود و قصد بازگشت می‌کند؛ اما پیش از اینکه بار سفر بندد با دانشمندی روبه‌رو می‌شود و با شگفتی از او پاسخ می‌شنود: این درختی که تو می‌گویی و به دنبال آن هستی، همان «درخت علم» است.

این درخت علم باشد ای علیم  
زان ز شاخ معنی‌ای، بی بار و بر  
گاه بحرش نام شد، گاه آفتاب  
کمترین آثار او، عمر بقاست

شیخ خندهید و بگفتش ای سلیم  
تو به صورت رفته‌ای، ای بی خبر  
گه درختش نام شد، گاه آفتاب  
آن یکی کیش صدهزار آثار خاست

«جلال الدین محمد، مشنوی معنوی، بازنویسی و کاهش»

در این شعر، علم به چه چیزهایی مانند شده است؟





درس یازدهم

# شہدا خورشیدند

ساعت انشا بود

و چنین گفت معلم با ما:

«بچه ها گوش کنید

نظر ما این است

شہدا خورشیدند»

مرتضی گفت: «شہید

چون شقایق، سرخ است.»

دانش آموزی گفت:

«چون چراغی است که در خانه مامی سوزد.»

و کسی دیگر گفت: «شہید

داستانی است پر از حادثه و زیبایی.»

مصطفی گفت: «شہید

مثل یک نمره‌ی بیست

داخل دفتر قلب من و تو می‌ماند.»

سلمان هراتی

## درک مطلب



- ۱ شاعر در این شعر، شهدا را به چه چیزهایی مانند کرده است؟
- ۲ در عبارت «چنین گفت معلم با ما»، واژه‌ی «ما» به چه کسانی اشاره دارد؟
- ۳ چه شباهتی بین شهدا و خورشید وجود دارد؟
- ۴ چرا مصطفی، شهید را با نمره‌ی بیست مقایسه می‌کند؟
- .....
- ۵

## دانش ادبی



«شهید چون شقایق، سرخ است.»

«شهید، داستانی است پر از حادثه و زیبایی»

شاعر در جمله‌ی نخستین، شهید را به گل شقایق و در جمله‌ی دوم به داستان زیبا و پر ماجرا مانند کرده است.

مانند کردن کسی یا چیزی به کسی یا چیز دیگر را **«تشبیه»** می‌گویند.

**تشبیه** یکی از ابزارهایی است که نوشه را زیبا، گیرا و اثرگذارتر می‌کند و ذهن را به پویایی و آفرینش نزدیک می‌سازد.



# بوعلی و بهمنیار

بهمنیار از شاگردان نزدیک بوعلی سینا بود و به استادش بسیار احترام می‌گذاشت. استعداد خدادادی کم‌نظیر و فکر خلاق بوعلی، بهمنیار را دچار شگفتی کرده بود تا جایی که به خود جرئت داد به استادش پیشنهادی عجیب بدهد. روزی به بوعلی گفت: شما ای استاد! سرآمد همه‌ی مردم هستید؛ چرا خود را پیغمبر، فرستاده‌ی خدا، معرفی نمی‌کنید؟

بهمنیار، این حرف را بارها به بوعلی گفته بود اماً جوابی از او نمی‌شنید تا اینکه در یکی از شب‌های سرد زمستان، که همه جا پوشیده از برف و هوا یخ‌بندان بود، بوعلی در اتاقی گرم، زیر کرسی خوابیده بود، بهمنیار هم در طرف دیگر در خواب عمیقی بود. نزدیک سحر بود. بوعلی از خواب بیدار شد، احساس تشنگی کرد ولی آب در دسترس نبود. بوعلی با صدایی آمیخته به محبت، گفت: بهمنیار! بهمنیار!

بهمنیار، چشم گشود و سلامی کرد. بوعلی پس از جواب سلام، گفت: برخیز و ظرف آب را از بیرون بیاور که سخت، تشنگ ام. بهمنیار با چشمان نیمه باز خود نگاهی کرد و برخاست، شدت سرمای بیرون را به یاد آورد. کمی با خود فکر کرد، ایستاد و گفت: استاد! هوای بیرون خیلی سرد است، آب هم حتماً بخوبیست، سینه‌ی شما هم، اکنون گرم است، اگر آب سرد بنوشید برای شما خوب نیست.

بوعلی گفت: استاد تو در طب، منم و من می‌گویم، آب بیاور.

بار دیگر، بهمنیار سخن خود را با کلمات دیگر تکرار کرد اماً دید استاد در آوردن آب اصرار می‌کند. بالاخره، طاقت نیاورد و گفت: در این هوای برفی و سرماشید، نمی‌توانم برای آوردن آب، بیرون بروم. شما چیز دیگری از من بخواهید.

در این گفت‌وگو بودند که ناگهان صدای دلنشیینی از بیرون به گوش رسید. مسلمانی در این هوای سرد، مشغول راز و نیاز با خدای مهربان خود بود. پس از چند جمله مناجات، صدای اذان بلند



شد: الله اکبر... فردای آن روز، بهمنیار آماده‌ی گرفتن درس از استاد شد، بوعلی رو به بهمنیار کرد و گفت: «بارها به من می‌گفتی که چرا خودم را پیامبر خدا معرفی نمی‌کنم، حالا علت آن را فهمیدی؟»

بهمنیار گفت: «خیر استاد»

بوعلی گفت: «بهمنیار! با اینکه من استاد تو هستم و سال‌ها با تو بوده‌ام با این حال، حرف‌هایم در تو اثر نداشت و نتوانستم در این همه سال، محبتی در دلت بیفکنم و کاری کنم که در سرماشی شب گذشته با علاقه‌ی خودت برخیزی و ظرف آب را برای من بیاوری ولی در همان ساعت در آن هوای سرد و یخنیان، مرد مسلمانی تنها برای انجام دادن یک عمل غیر واجب، بدون هیچ‌گونه احساس ناراحتی، سرمای شدید را تحمل می‌کند و می‌آید و اذان می‌گوید تا فرمان پیامبر (ص) را اجرا کند. از دوران زندگی آن حضرت تا زمان این مرد، نزدیک به چهارصد سال می‌گذرد اما نفوذ گفتار آن پیامبر الهی در دل مؤمنانش، آن چنان شدید است که پیروانش این گونه در هر وضعیتی، در گرما و سرما، در سختی و آسایش، دستور او را از روی علاقه اجرا می‌کنند.

آری، ای بهمنیار، اکنون دیگر، فکر می‌کنم که ...»

## درگ و دریافت

۱ با توجه به نمودار زیر درباره‌ی عناصر داستانی که خواندید، گفت‌و‌گو کنید.



۲ چرا بهمنیار به بوعلی آن پیشنهاد را کرده بود؟

۳ بوعلی چگونه بهمنیار را به اشتباهش آگاه کرد؟

## کارگاه درس پژوهی

۱ درباره‌ی ویژگی‌های شخصیت‌های ماندگار گفت‌و‌گو کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

۲ درباره‌ی شیوه‌ی کار با لغتنامه در گروه گفت‌و‌گو کنید؛ سپس با استفاده از فرهنگ لغت، معنی

چند واژه از این فصل را که به نظرتان مهم هستند، بیابید.

۳ در مورد قالب شعری غزل، از منابع معتبر اینترنتی تحقیق کنید و به کلاس گزارش دهید.



# راه‌زندگی

درس دوازدهم: دوستی / مشاوره

درس سیزدهم: درس آزاد (فرهنگ بومی ۲)

درس چهاردهم: راز زندگی



درس دوازدهم

# دوستی



بدان، ای پسر که مردمان تازنده‌اند از دوستان ناگزیرند که مرد اگر بی‌برادر باشد  
به که بی‌دوست؛ از آنکه حلیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر.  
گفت: برادر نیز، دوست به.

پس به کارِ دوستان اندیشه کن و دوستی ایشان به مردمی و احسان، تازه‌دار و  
چون دوستِ نوگیری، پشت بر دوستانِ کمن، مکن. دوست، همی طلب و  
دوستانِ کمن را برجای همی دار تا همیشه بسیار دوست داشته باشی و دیگر با مردمانی  
که با توبه راه دوستی روند و «نیم دوست» باشند، نیکویی و سازگاری کن و در هر  
نیک و بد به ایشان مشفق باش تا چون از تو مردمی بینند، دوستِ یدل شوند.

عنصرالمعالی کیکاووس، قابوس نامه

# مشاوره



مشاورت کردن در کارها از قوی رایی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش‌بینی؛ چه هر کس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نسبتی است و نیاز موده و یکی همان دانش دارد و کار بسته است و آزموده؛ مثل این، چنان باشد که یکی باشد که بسیار سفرها کرده باشد و جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده و در میان کارها بوده با آن کس برابر توان کرد که هرگز سفر نکرده باشد و ولایت‌ها ندیده و از این رو، لفته‌اند: «تدبیر با دانایان و پیران و جهان دیدگان باید کرد.»

و نیز یکی را خاطر تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید و یکی گند فهم باشد و تدبیر ده‌تنه چون زور ده مرده باشد. همه‌ی جهانیان متفق‌اند که هیچ آفریده، داناتر از پیغامبر (ص) نبوده است و با این همه فضیلت و محیّات که او را بود، خدای (تعالی) او را می‌فرماید: «و شاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ» یا محمد چون کاری کنی و یا مُهمّ تو را پیش آید با یاران خویش تدبیر کن.

مشورت ناکردن در کارها، ضعیف رایی باشد و هیچ شغلی بی مشورت، نیکو نیاید.

خواجه نظام الملک توosi، سیاست نامه

## درک مطلب



۱ به عقیده‌ی عنصرالمعالی، وظیفه‌ی ما نسبت به دوستان قدیمی چیست؟ عبارتی از متن بیابید که این نظر را نشان دهد.

۲ چگونه می‌توان از یک نیم‌دوست، دوستی یکدل ساخت؟

۳ منظور از «تدبیر ده تنه» چیست؟ نویسنده برای تأیید سخن خود از چه آیه‌ای استفاده می‌کند؟

۴ افرادی که در کارها با دیگران مشورت می‌کنند، چه تفاوتی با آنها‌یی دارند که مشورت نمی‌کنند؟

.....

۵

## واژه آموزی



در این درس خوانده‌ایم که:

همی طلب، یعنی بطلب

همی دار، یعنی بدار

اکنون به کاربرد امروزی فعل‌های زیر توجه کنید.

الف) هیچ کس بی‌نیازتر از او نتواند بود. ← هیچ کس بی‌نیازتر از او نمی‌تواند باشد.

ب) هیچ کار بی‌مزد نتوان کرد. ← هیچ کاری را بدون مزد نمی‌توان انجام داد.

پ) دوست همی طلب. ← برای خود دوست انتخاب کن.

ت) دوستان کهن را بر جای همی دار. ← دوستان قدیمی را برای خودت نگه دار.

## گوش کن و بگو



به قصه‌ی «**یک قطره عسل**» با دقّت گوش دهید و سپس درباره‌ی پرسش‌های زیر گفتوگو کنید.

- ۱ سگ شکاری از نظر ظاهر چه ویژگی‌هایی داشت؟
- ۲ شکارچی چگونه به وجود عسل پی‌برد؟
- ۳ شکارچی با دیدن عسل چه تصمیمی گرفت؟
- ۴ شکارچی چگونه موفق شد که کوزه‌اش را از عسل پر کند؟
- ۵ مرد بقال پس از چشیدن عسل چه گفت؟
- ۶ مرد بقال چگونه وزن درون کوزه را به دست آورد؟
- ۷ علت شکسته شدن سر مرد بقال چه بود؟
- ۸ چرا قاضی گفت: «سگ و راسو را نمی‌توان مجازات کرد؟»
- ۹ باسواندی و وظیفه‌شناس بودن چه سودی دارد؟
- ۱۰ چگونه می‌توان از دعوا و زد و خورد پیشگیری کرد؟



بخوان و حفظ کن

# شیر خدا

علی آن شیر خدا، شاه عرب  
 شب ز اسرارِ علی آگاه است  
 شب شنفته است مناجاتِ علی  
 کلماتی چو ڈر آویزه‌ی گوش  
 فجر تا سینه‌ی آفاق، شکافت  
 ناشناسی که به تاریکی شب  
 عشق بازی که هم آغوشِ خطر  
 آن دمِ صحِ قیامتِ تأثیر  
 دست در دامنِ مولا زد، در  
 شبروان، مستِ ولای تو علی

اُلفتی داشته با این دلِ شب  
 دلِ شب، حرمِ سرّ اللہ است  
 جوششِ چشمی عشقِ ازلی  
 مسجدِ کوفه هنوزش مدهوش  
 چشمِ بیدارِ علی، خفته نیافت  
 می برد شام یتیمان عرب  
 خفت در خوابگه پیغمبر  
 حلقه‌ی در، شد از او دامن‌گیر  
 که علی بگذر و از ما مگذر  
 جانِ عالم به فدای تو علی

محمد حسین بهجت تبریزی

(شهریار)

## خوانش و فهم



- ۱ مفهوم بیت «فجر تا سینه‌ی آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت» چیست؟
- ۲ در بیت «دست در دامن مولا زد در که علی بگذر و از ما مگذر» واژه‌هایی که مشخص شده است با چه آهنگی خوانده می‌شود؟





# دروس ازَاد

درس سیزدهم

(فرهنگ بومی ۲)

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---



زبان محلی



معادل واژه‌های زیر را در زبان محلی خود بنویسید.



خروس:

گنجشک:

گرگ:

مورچه:

پشه:

گربه:

علاوه بر واژه‌های بالا، نام دو جانور دیگر را به زبان محلی خود بنویسید.





حکایت

## عمر گران‌مایه



دو برادر، یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازو، نان خوردی.  
باری، توانگر گفت درویش را که: چرا خدمت نکنی تا از مشقت کارکردن برهی؟  
گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت، رهایی یابی که خدمندان گفته‌اند: نان خود  
خوردن و نشستن به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن.

به دست آهن تفته کردن خمیر  
عمر گران‌مایه در این صرف شد  
به از دست بر سینه، پیش امیر  
تا چه خورم صیف و چه پوشم شیتا  
ای شکم خیره به نانی بساز  
تا نکنی پشت به خدمت، دو تا

مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان

# راز زندگی



غچه با دل گرفته، گفت:  
«زندگی

لب ز خنده بستن است

گوش ای درونِ خود، نشستن است.»

گل به خنده، گفت:

«زندگی، شکفتن است

با زبانِ سبز، راز گفتن است.»

گفت و گوی غچه و گل از درون با غچه

باز هم به گوش می‌رسد.

تو چه فکر می‌کنی؟

راستی کدام یک درست گفته‌اند؟

من که فکر می‌کنم

قصیر امین پور

گل به رازِ زندگی اشاره کرده است  
هر چه باشد او گل است  
گل، یکی دوپر هن  
بیشتر ز غچه پاره کرده است.



## درگ مطلب



۱ گل، زندگی را با چه عبارت‌هایی توصیف می‌کند؟

۲ چرا قیصر امین‌پور برای نشان دادن درستی نظر گل درباره‌ی «راز زندگی» می‌گوید:

«گل، یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است؟»

۳ چرا شاعر، «دل گرفته» را به «غنچه» و «خنده» را به «گل» نسبت داده است؟

۴ به نظر شما «راز زندگی» چیست؟

۵ .....

## دانش ادبی

۱ گاهی، شاعر یا نویسنده برای اثربخشی بیشتر، زیباتر ساختن و ساده کردن مفاهیم شعر و نوشته‌ی خود از زبان موجودات و اشیا سخن می‌گوید و رفتار انسانی را به آنها نسبت می‌دهد؛ مانند «غنچه با دل گرفته، گفت / گل به خنده گفت».

در این نمونه، شاعر، غنچه و گل را مانند انسان پنداشته و ویژگی انسانی را به آنها نسبت داده است. به این کار «شخصیت بخشی» می‌گویند.

۲ **منظمه**: گاهی در نوشته یا شعر، شخصیت‌های انسانی و یا غیر انسانی به صورت پرسش و پاسخ و یا بحث و مجادله به گفت‌وگو می‌پردازند، که به این کار «منظمه» می‌گویند. در شعری که خواندید، شاعر با رو به رو قرار دادن غنچه و گل و هم سخنی آن دو از این شیوه (منظمه) بهره گرفته است.

## کارگاه درس پژوهی

۱ (الف) چند شیء انتخاب کنید و ویژگی‌های انسانی را به آنها نسبت دهید و داستانی کوتاه بسازید.  
(ب) بهترین داستان را با ذکر دلیل انتخاب کنید.

۲ در شعر «شیر خدا»، بیت «آن دم صبح قیامت تأثیر حلقه‌ی در شد از او دامن گیر» به چه واقعه‌ای اشاره دارد؟ تحقیق کنید و به کلاس گزارش دهید.



بخوان و بیندیش



# پیاده و سوار

روزی بود و روزگاری بود. یک مرد بزّاز بود که هر چند وقت یک بار از شهر، پارچه و لباس‌های گوناگون می‌خرید و به دههای اطراف می‌برد و می‌فروخت و به شهر بر می‌گشت.

یک روز این بزّاز دوره‌گرد، داشت از یک ده به ده دیگر می‌رفت، وقتی از آبادی خارج شد و به راه بیابانی رسید، مردی اسب سوار را دید که آهسته آهسته می‌رفت. مرد بزّاز که بسته‌ی پارچه‌ها را به دوش داشت، بسیار خسته شده بود، به سوار گفت: «آقا، حالا که ما هر دو از یک راه می‌رویم، اگر این بسته را روی اسب خودت بگیری از جوانمردی تو سپاسگزار و دعاگو خواهم شد.»

سوار جواب داد: «حق با تو است که کمک کردن به همنوع، کار پسندیده‌ای است و ثواب هم دارد اما از این متأسفم که اسب من دیشب، کاه و جو نخورده و چون تاب و توان راه رفتن ندارد، بار گذاشتن روی او بی‌انصافی است و خدا را خوش نمی‌آید.»

مرد بزّاز گفت: «بله، حق با شماست.» و دیگر حرفی نزد همین که چند قدم دیگر پیش رفتند، ناگهان از کنار جاده، خرگوشی بیرون دوید و پا به فرار گذاشت و رفت صد قدم دورتر نشست.

اسب سوار وقتی خرگوش را دید، شروع کرد دنبال خرگوش تاختن. خرگوش دوباره شروع کرد به دویدن، او از جلو و اسب سوار از دنبال او رفتند.

مرد بزرگ وقتی دویدن اسب را دید به فکر فرو رفت و با خود گفت: «چه خوب شد که سوار، کوله بار مرا نگرفت و گرنم ممکن بود به فکر بدی بیفتد و پارچه های مرا بیرد و دیگر دستم به او نرسد.» اتفاقاً اسب سوار هم پس از اینکه مقداری رفته بود به همین فکر افتاد و با خود گفت: «اسبی به این خوبی دارم که هیچ سواری هم نمی تواند به او برسد، خوب بود بسته ای بار بزرگ را می گرفتم و می زدم به بیابان و می رفتم.»

سپس سوار، اسب را برگردانید و آرام آرام برگشت تا به پارچه فروش رسید و به او گفت: «خیلی معذرت می خواهم، تو را تنها گذاشتیم و رفتم خرگوش بگیرم، نشد. راستی چون هنوز تا آبادی خیلی راه داریم، دلم راضی نشد تنها بروم و دیدم خدا را خوش نمی آید که تو پیاده و خسته باشی و من هم اسب داشته باشم و به تو کمک نکنم، حالا بسته ای پارچه را بده تا برایت بیاورم. اسب هم برای این مقدار بار، نمی میرد، به منزل می رسد و خستگی از تنش در می رود.»

مرد بزرگ گفت: «از لطف شما متشرکرم، راضی به زحمت نیستم. بعد از پیدا شدن خرگوش و دویدن اسب، من هم فهمیدم که باید بار خودم را خودم به دوش بکشم.»

### قصه های برگزیده از مرزبان نامه، بازنویسی مهدی آذریزدی

#### درک و دریافت

۱ با توجه به متن، مرد اسب سوار چه ویژگی هایی داشت؟

۲ منظور بزرگ از گفتن اینکه «باید بار خودم را خودم به دوش بکشم» چه بود؟

۳ پنج رویداد مهم داستان را به ترتیب بیان کنید.

۶  
فصل ششم

# علم و سل

- درس پانزدهم: میوه‌ی هنر
- درس شانزدهم: آداب مطالعه
- درس هفدهم: ستاره‌ی روشن



# میوه‌ی هزار



از جو<sup>ر</sup> تَبَر، زار بنالید سپیدار  
از تیشه‌ی هیزم شکن و ارْهی خَجَار  
کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار  
شد توده در آن باع، سحر، همیه‌ی بسیار  
گبریست سپیدار و چنین گفت گر بار  
اندام مرا سوخت چنین زآتشِ ادبار  
ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خوار  
فرجام، به جز سوختنش نیست سزاوار  
ای میوه فروش هزار، این دگه و بازار  
کردار نتوکن، که نه سودی ست زگفتار  
روز عمل و مزد، بُود کار تو دشوار

آن قصه شنیدید که در باع، یکی روز  
کز من نه گریخ و بُنی ماند و نه شاخی  
گفتش تبر آهسته که جرم تو همین بس  
تا شام، نیفتاد صدای تبر از گوش  
دهقان چوتور خود از این همیه برافروخت  
آوَخ که شدم هیزم و، آتشگر گیتی  
خندید بر او شعله، که از دست که نالی؟  
آن شاخ که سر برکشد و میوه نیارد  
جز دانش و حکمت نبود میوه‌ی انسان  
از گفته‌ی ناکرده و پیهوده چه حاصل؟  
آسان گز رد گر شب و روز و مه و سالت

## درک مطلب



۱ چرا تبر، درخت سپیدار را شایسته‌ی قطع شدن می‌داند؟

۲ آیا شعله و تیر در مورد درخت سپیدار نظر یکسانی دارند؟ توضیح دهید.

۳ به نظر شما پیام این شعر چیست؟

۴ نویسنده‌گان این فصل با انتخاب عنوان «علم و عمل»، می‌خواهند ارزشمندی همراهی علم و عمل را نشان دهند. به نظر شما آیا شاعر در این درس توانسته است این پیام را برساند؟ عبارتی از شعر بیان کنید که نظر شما را تأیید کند.

۵ .....

## دانش زبانی



(الف) یکی از معنی‌های واژه‌ی «دار» در فارسی «درخت» بوده است. در ترکیب «دار و درخت» این دو واژه‌ی هم‌معنی در کنار هم قرار گرفته‌اند. واژه‌ی «سپیدار» کوتاه شده‌ی «سپیددار» است. یعنی سفیددار، درخت سفید رنگ.

(ب) به کلمه‌های زیر توجه کنید:

پار ..... پارسال

دی ..... دیروز

مه ..... ماه

گاهی شاعران از واژه‌های کوتاه شده‌ای مانند **پار**، **دی**، **مه**، **گه** و **شه** و... استفاده می‌کنند.



## افلاطون و مرد جاھل

حکایت



گویند روزی افلاطون نشسته بود. مردی نزد او آمد و نشست و شروع کرد به حرف زدن. در میانه‌ی سخن، گفت: «ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که سخن تو می‌گفت و تو را دعا می‌کرد و می‌گفت: افلاطون، بزرگ مردی است که هرگز کس چون او نبوده است و نباشد. خواستم که شکر و سپاس او را به تو رسانم.»

افلاطون چون این سخن بشنید، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتانگ شد. این مرد گفت: «ای حکیم! از من چه رنج آمد تو را که چنین تنگدل گشته؟» افلاطون گفت: «از تو رنجی به من نرسید ولیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستاید.»

\*\*\*

چرا هنگامی که افراد نادان از ما تعریف می‌کنند، نباید خوشحال شویم؟



# آداب مطالعه



بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده‌ی بسیار دارد:

اول آنکه از احوال گذشتگان خبردار شود.

دوم آنکه چون عجایب بشنود، نظر او به قدرت الهی، گشاده‌گردد.

سیم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود، داند که هیچ کس از بنده محنت آزاد نبوده است، او را تسلی باشد.

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس، و فانکرده و خواهد کرد.

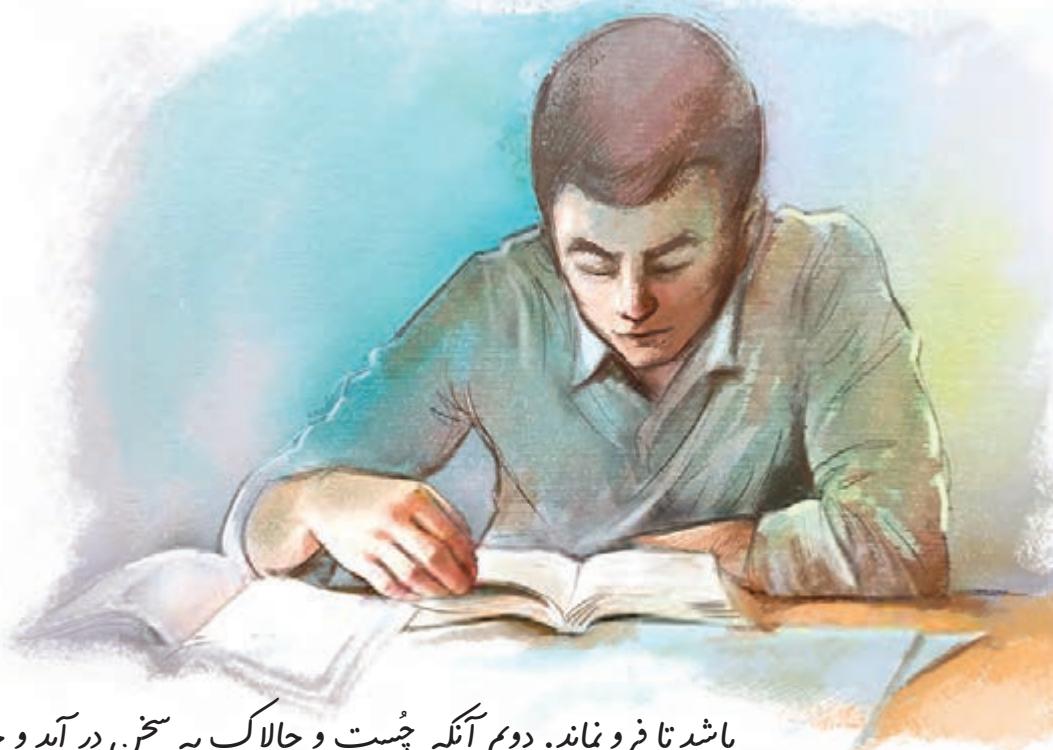
پنجم، عبرت بسیار و تجربه‌ی بی شمار او را حاصل شود.

و خدای تعالی با حضرت رسول (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران بر تو می‌خوایم؛ آنچه بدان، دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلی تو را حاصل گردد.» (قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰)

پس معلوم شد که در قصه‌های گذشتگان، فایده‌ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد. اگر پرسند که قصه خوانی، چند نوع است، بگویی دو نوع: اول حکایت‌گویی و دوم نظم خوانی.

اگر پرسند که آداب حکایت‌گویان چند است،

بگویی: اول آنکه قصه‌ای که ادا خواهد کرد، باید که بر استاد خواننده باشد و با خود تکرار کرده



باشد تا فرو نمایند. دویم آنکه چست و چالاک به سخن در آید و خام نباشد.

سیم باید که داند که جماعت، لایقِ چه نوع سخن است، بیشتر، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند.

چهارم، تشر را وقت وقت به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفتند: نظم در قصه خوانی چون نک است در دیگ؛ اگر کم باشد، طعام بی مزه بود و اگر بسیار گرد شور شود؛ پس اعتدال، نگاه باید داشت.

پنجم، سخنانِ محال و گراف گنوید که در چشم مردم، سبک شود.

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است، گبوی؛ اول آنکه به آهنگ خواند.

دویم، سخن را در دل مردم بنشاند.

سیم، اگر بیتی مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران گنوید.

چهارم، چنان تکند که مُستمع، ملول گردد.

پنجم، صاحب آن نظم را در اول یا در آخر، یاد کند و فاتحه و تکیه گوید.

## درک مطلب



۱ با توجه به متن، سه مورد از فایده‌های قصه خواندن را بیان کنید.

۲ با توجه به سوره‌ی هود، چه چیزی موجب ثابت گرداندن دل می‌شود؟

۳ منظور نویسنده از بیان عبارت زیر چیست؟

«سخنان محال و گزاف نگوید که در چشم مردم سبک شود.»

۴ واعظ کاشفی می‌گوید: «نظم در قصه‌خوانی چون نمک است در دیگ؛ اگر کم باشد، طعام بی‌مزه بود و اگر بسیار گردد، شور شود؛ پس اعتدال نگاه باید داشت.»

آیا با این گفته موافقید؟ مثالی از درس‌های گذشته بیان کنید که نظر شما را تأیید کند.

۵ .....

## واژه آموزی



گاهی برای ساختن یک واژه‌ی جدید در زبان فارسی از ترکیب واژه با «خوان/خوانی» بهره

می‌گیریم؛ مانند:

واژه‌ی جدید	خوان/خوانی	واژه
شعرخوان / شعرخوانی	خوان / خوانی	شعر
نغمه‌خوان / نغمه‌خوانی	خوان / خوانی	نغمه
لالایی‌خوان / لالایی‌خوانی	خوان / خوانی	لالایی
کتاب‌خوان / کتاب‌خوانی	خوان / خوانی	کتاب

## بخوان و حفظ کن



### به گیتی، به از راستی، پیشه نیست

به گیتی، به از راستی، پیشه نیست  
زکری بتر، هیچ اندیشه نیست  
سخن گفتن کژ ز بیچارگی است  
به بیچارگان بر، بباید گریست  
هر آن کو که گردد به گرد دروغ  
ستمکاره خوانیش و بی فروع  
همه راستی کن که از راستی  
نیاید به کار اندرون، کاستی  
هر آن کس که با تو نگوید درست  
چنان دان که او دشمنِ جان توست  
گشاده است بر ما در راستی  
چه کوئیم خیره در کاستی؟  
همان نیز با مرد ناپاک رای  
مکن دوستی با دروغ آزمای



### خوانش و فهم

- ۱ در مصraig «به گیتی به از راستی پیشه نیست» خوانش دو واژه «به» چگونه است؟
- ۲ بیت «گشاده است بر ما در راستی چه کوبیم خیره در کاستی» به چه مفهومی اشاره دارد؟

# ستاره‌ی روشن



چنان خواندم که بزرگ‌بزرگ حکیم برادران را وصیت کرد: «در کتاب خوانده‌ام که آخرالزمان پیغمبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم، نخست کسی من باشم که بدو گردد. شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابید.»

حکماء علامانزدیک وی می‌آمدند و می‌گفتند که ما را از علم خویش برهه دادی و هیچ چیز درینجع نداشتی تا دانا شدیم، ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی.

ما را یادگاری ده از علم خویش.

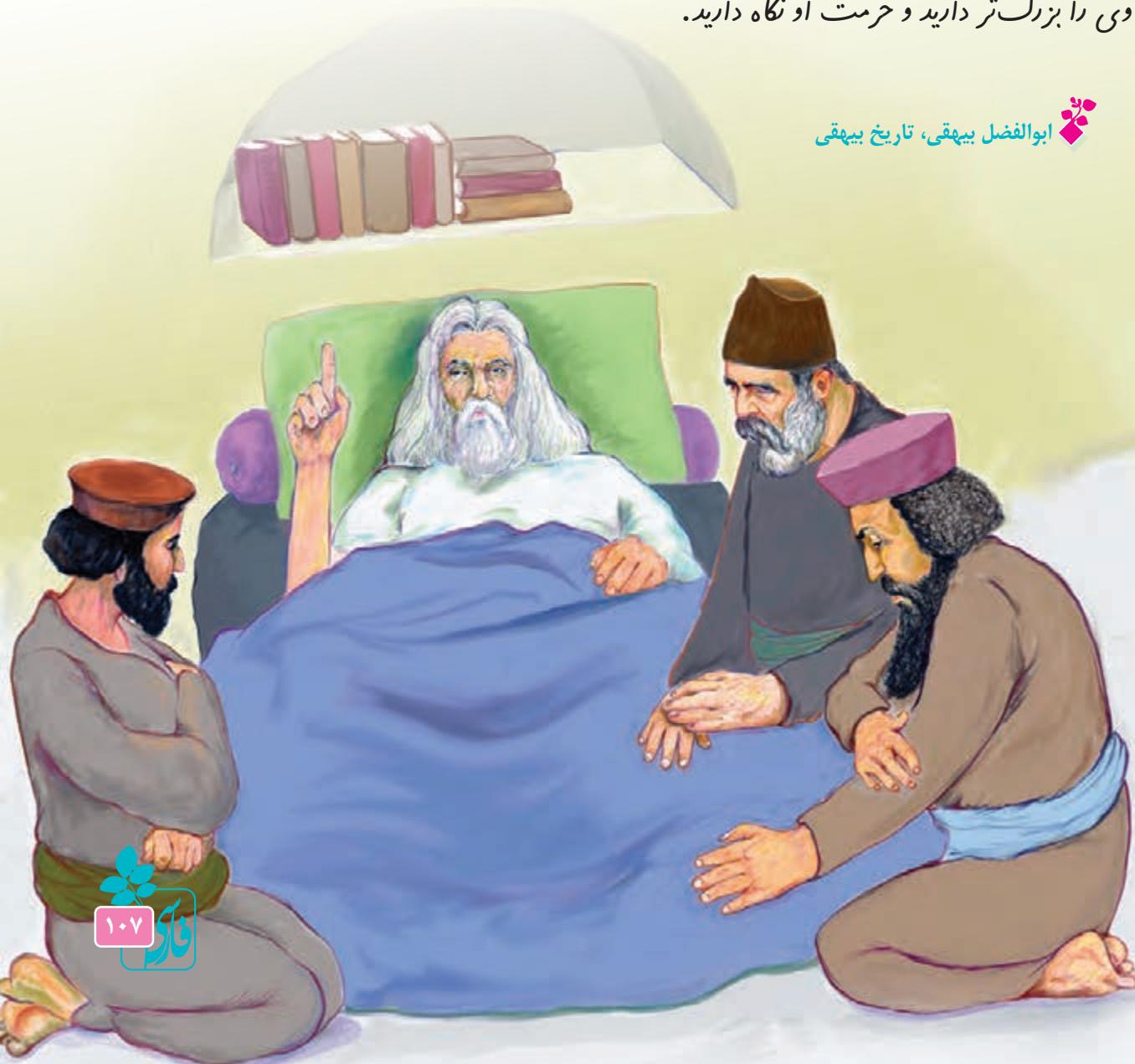
گفت: وصیت کنم شما را که خدای، عز و جل به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می‌بیند و آنچه در دل دارید، می‌داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

نیکویی گوید و نیکوکاری کنید که خدای، عز و جل، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدن دور باشید که بدلتنه را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.

راست گفتن، پیش‌گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن، ارچه گواهی راست دهد، پنذیرند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست. هر که از عیب خود نایینا شد، نادان تر مردم باشد. و خوبی نیک، بزرگ تر عطاهای خدای است عَزَّوَجَلَّ . و از خوبی بد دور باشید که بندگران است بر دل و بر پای. همیشه بد خود در رنج بزرگ باشد و مردمان از روی به رنج و نیکو خوبی در هر دو جهان ستد و هر که از شما به زاد بزرگ تر باشد، وی را بزرگ تر دارید و حُرمت او نگاه دارید.

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی



## درک مطلب

- ۱ از نظر بزرگمهر، نادان‌ترین مردم چه کسانی هستند؟
- ۲ «ستاره‌ی روشن» در عبارت «ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی»، به چه کسی اشاره دارد؟
- ۳ از نظر نویسنده، بزرگمهر چگونه انسانی بود؟ عبارت‌هایی از متن بیان کنید که نظر او را نشان دهد.
- ۴ بزرگمهر این وصیت‌ها را قرن‌ها پیش بیان کرده است. به نظر شما کدام‌یک از این وصیت‌ها، امروز نیز کاربرد دارد؟
- .....
- ۵

## دانش زبانی

- ۱ به واژه‌های زیر دقّت کنید.
- (زشت، نیکو) ■ (راستگو، دروغگو) ■ این واژه‌ها، **مخالف** یکدیگر هستند.
- آوردن دو واژه با معنی **متضاد**، موجب زیبایی و لطافت سخن می‌شود.
- تضاد باعث تلاش بیشتر ذهن می‌شود و درک مفاهیم را ساده‌تر می‌کند؛ مانند:
- الف) گدای نیک انجام، به از پادشاه بد فرجام. (سعدی)
- واژه‌های «نیک انجام» و «بد فرجام» مخالف یکدیگرند.
- ب) هرچه زود برآید، دیر نپاید. (سعدی)
- به جمله‌ی زیر، توجه کنید.
- ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی.
- در گذشته، گاهی واژه‌ی «را» در معنای «به» کاربرد داشته است.

بخوان و بیندیش



# آواز گنجشکان

شیخ مکتب خانه روی تشكچه نشسته بود و بر بالش تکیه داشت. کودکان نیز بر تشكچه‌های خویش بودند و سر در کتاب حافظاً داشتند. قرآن خواننده بودند و شیخ گفته بود: اکنون به آواز گنجشکان گوش می‌دهیم.

کودکان در سکوت به آواز گنجشکان درخت مکتب خانه گوش می‌دادند. عادت بود، میان دو درس، سکوت بود و گوش دادن به جیک چیک گنجشکان که فراوان بودند بر درخت. غوغایی کردند گنجشکان. عجب بود که هنگام درس، ساکت بودند. سر بر بال و سینه می‌گذاشتند. در خود بودند هیچ صدایی نبود جز صدای شیخ که می‌خواند: «بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود!»

صدای کوفتن کوبه‌ی در مکتب آمد. شیخ گفت: «کسی برود، ببیند کیست؟»

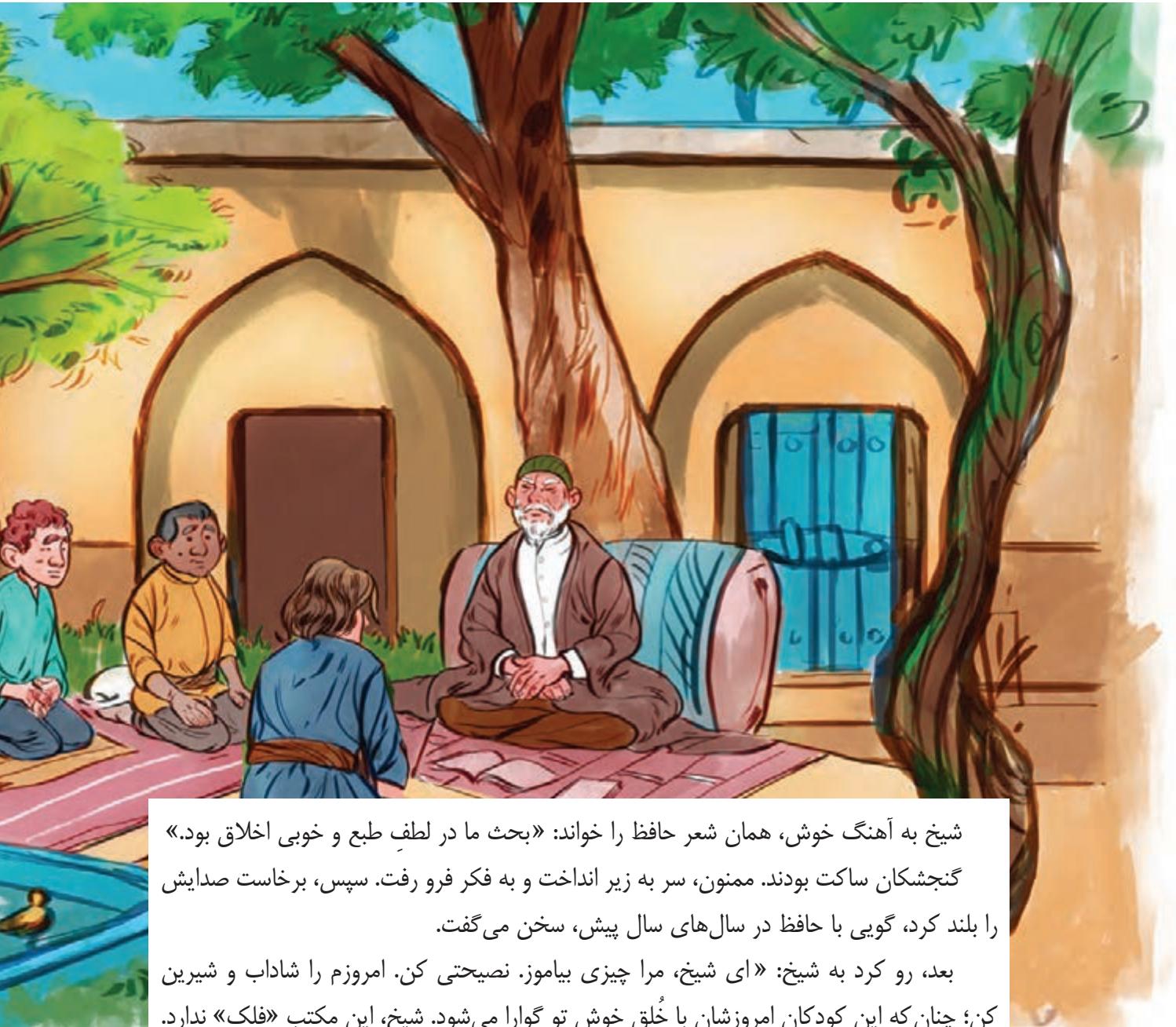
«ممnon» بود که آمده بود. «ممnon» همه‌ی آن چیزهایی که حافظ گفته بود، داشت. «ممnon» مست کتاب بود و عاشق دانش، ظاهری آشفته داشت و پیراهنی کهنه. «ممnon» هم صدایش می‌کردند. اهل بحث بود و مدعی دانایی. پس از هر بحث، قانع می‌شد یا نمی‌شد، می‌گفت «ممnon» و می‌رفت. هر جا کتابی بود، مکتبی بود، می‌رفت و می‌گفت: «به من چیزی بیاموزید.»

شیخ خواست او را رد کند؛ میانه‌ی درس آمده بود. گفت: «به تو چه بیاموزم، که ندانی! به گفته‌ی خود همه چیز دانی!»

ممnon در میان کودکان نشست. تشكچه نداشت؛ بر حصیر نشست. میان سال بود و سرگردان. سرگردان در شهر، رها از قید و بند. ریسمانی بر کمر می‌بست و کتاب‌ها زیر بغل داشت.

ممnon بر حصیر زانو زد، پیش شیخ. کتاب در کنار نهاد: «بخوان شیخ، چه می‌خواندی؟»

۱- حرف ما درباره‌ی شیرین سخنی و اخلاق خوب بود.



شیخ به آهنگ خوش، همان شعر حافظ را خواند: «بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود.» گنجشکان ساكت بودند. ممنون، سر به زير انداخت و به فكر فرو رفت. سپس، برخاست صدایش را بلند کرد، گوئي با حافظ در سال‌های سال پيش، سخن مى گفت.

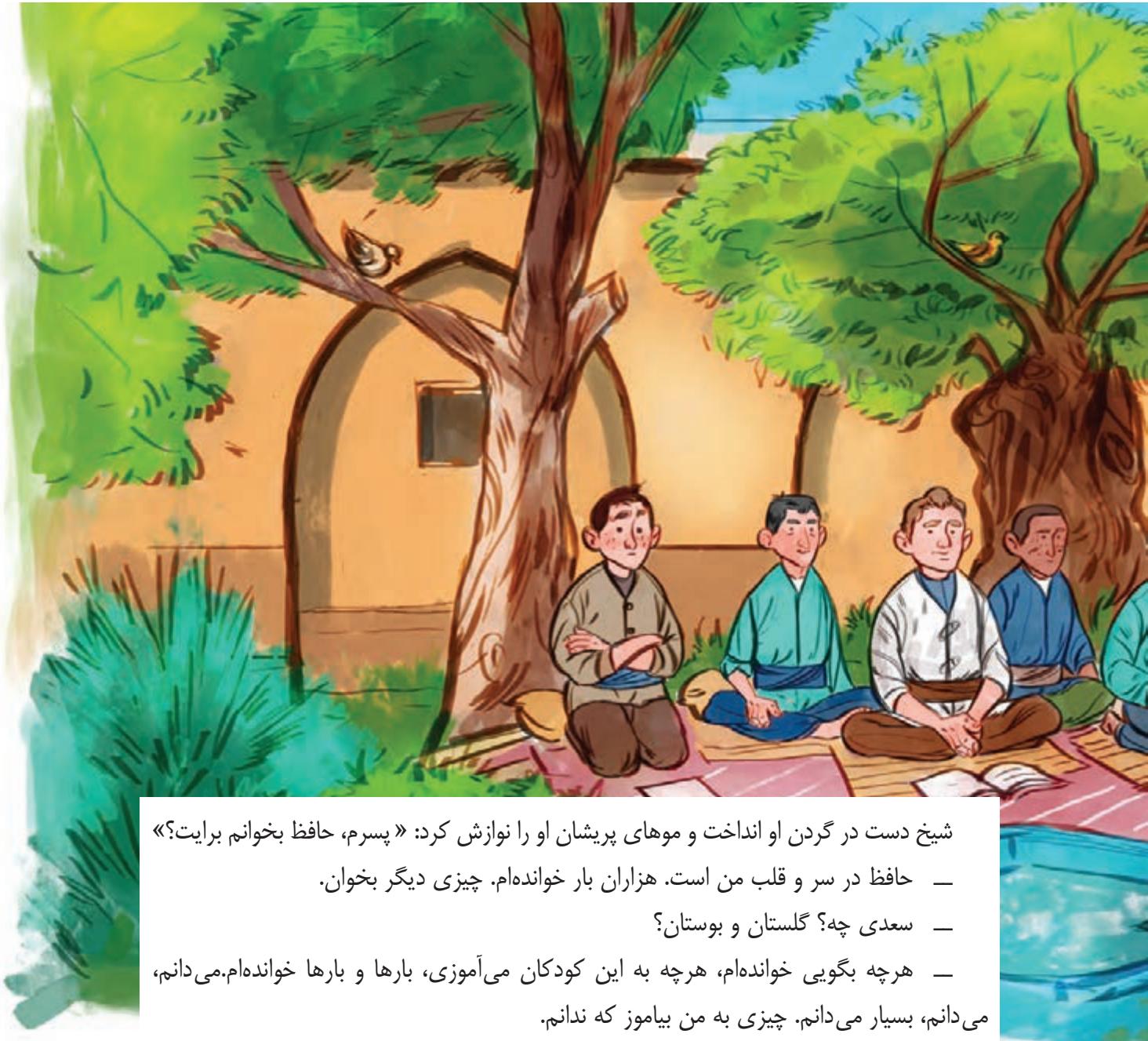
بعد، رو کرد به شیخ: «ای شیخ، مرا چيزی بیاموز. نصیحتی کن. امروزم را شاداب و شیرین کن؛ چنان که این کودکان امروزشان با خلق خوش تو گوارا می‌شود. شیخ، این مكتب «فلک» ندارد. کودکان را چگونه بر سر عقل می‌آوری، بی چوب، بی فلک؟ به هر مكتب رفتم، چوبی و فلکی دیدم؛ آويخته بر دیوار.»

شیخ، آرام و اشک در چشم گفت: «اینجا گنجشکان هم درس می‌آموزند. چوب و فلک، راه و روش آنان نیست. کودکانشان را پرواز و دانه برچیدن می‌آموزند؛ بی چوب و فلک.»

— به من چه می‌آموزی، شیخ؟ تو بزرگی.

— من چيزی ندارم که به تو بیاموزم. از من تعریف نکن.

ممنون پيش رفت، پيش شیخ زانو زد، بر دست او بوسه داد: «به من چيزی بیاموز، شیخ!» چشمش به اشک نشست.



شیخ دست در گردن او انداخت و موهای پریشان او را نوازش کرد: «پسرم، حافظ بخوانم برایت؟»  
— حافظ در سر و قلب من است. هزاران بار خوانده‌ام. چیزی دیگر بخوان.  
— سعدی چه؟ گلستان و بوستان؟  
— هرچه بگویی خوانده‌ام، هرچه به این کودکان می‌آموزی، بارها و بارها خوانده‌ام. می‌دانم،  
می‌دانم، بسیار می‌دانم. چیزی به من بیاموز که ندانم.  
شیخ، کوزه‌ی آب خویش که در کنار داشت؛ پیش ممنون گذاشت. کوزه‌ای دیگر از کودکی گرفت.  
کوزه‌ی خویش به ممنون داد.  
— آب نخواستم، کوزه نخواستم. به من چیزی بیاموز.  
— شیخ گفت: «کوزه را نگه دار تا در آن، آب این کوزه ریزم.»  
شیخ از کوزه‌ی خود در کوزه‌ی ممنون آب ریخت. کوزه در دست ممنون پُر بود. آب از سر آن  
ریخت. ممنون گفت: «به من چیزی بیاموز.»  
بار دیگر، شیخ در کوزه‌ی پُر، آب ریخت. ممنون گفت: «این کوزه جا ندارد. مرا دیوانه می‌دانی.  
آری، من دیوانه‌ام. ممنونم. آنچه باید بیاموزم، آموختم. ممنون... ممنون.»

ممnon برخاست. آب کوزه را در کنار درخت، خالی کرد. کوزه‌ی خالی پیش شیخ آورد و گفت: «این یعنی خالی شو تا پر شوی. من پُر بودم و پُر گفتم از خود، اکنون خالی‌ام، هیچم و هیچ نمی‌دانم؛ حالا مانند این کودکانم. با من از هرچیز بگو، از ابتدا آغاز کن. من کی‌ام. به من بگو: من کی‌ام، تو کیستی؟»

شیخ لبخند زد و گفت: «به آواز گنجشکان گوش کن. هزاران سخن در آوازان است. گوش کن، می‌شنوی.»

ممnon ساکت شد. کودکان او را می‌دیدند که همه‌ی وجودش گوش شده است. گنجشکان غوغای کردند.

از درخت برخاستند و در هوای مکتب چرخ زدند و بازگشتند و بر شاخه‌ها نشستند. ممnon سربرگ‌گرداند، گنجشکان را دید. گنجشکان در شاخه‌ها گفت و گو می‌کردند.

شیخ گفت: «چه می‌شنوی؟ بر کودکان بازگو.»

ممnon برخاست، رو کرد به کودکان با صدای بلند گفت:

«برگِ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»  
نقل از گنجشکان، غلام شما ممnon.

ممnon، ریسمانی که بر کمر داشت، سفت کرد. گرهی دیگر زد. کتاب‌هایش را در بغل گرفت و به سوی در مکتب رفت.

شیخ نگاهش کرد. کودکان دیدند که با خود شعر می‌خواند و می‌رود. گنجشکان در شاخه‌های درخت، جیک جیک می‌کردند.

عماد (یکی از شاگردان) گفت: «چرا با او چنین کردی؟ مهربانی و هم‌زبانی کردی! او از ما نیست، دیوانه‌ای سرگردان است که مکتب‌های شهر را یک به یک می‌گردد. به آنان می‌گوید، چیزی به من بیاموزید. بسیاری از آنان در مکتب را به روی او بسته‌اند.»

شیخ گفت: «او نعمتی است که هر کس قدر او نمی‌داند.»

یکی از بچه‌های مکتب، برخاست و گفت: «او چه نعمتی است؛ جز پُرگویی و ادعای درهم ریختگی ظاهر؟»

شیخ گفت: «او اینجا نیست. غیبت او نکنیم. به هر حال، او امروز، محفل ما را روشن کرد و درسی به ما داد. از هر کس باید چیزی آموخت. هرجا می‌تواند برای ما مکتب باشد.»

«هوشنگ مرادی کرمانی، آب انبار، با تلخیص و اندک تغییر»

## درک و دریافت

- ۱ به نظر شما، چرا شیخ مکتب خانه ابتدا از آموزش دادن به «ممnon» خودداری می کرد؟
- ۲ به عقیده‌ی شما، زیباترین بخش این داستان، کدام قسمت است؟ دلیل خود را بیان کنید.
- ۳ نظر بچه‌ها در مورد «ممnon» چه بود؟
- ۴ اگر می خواستید نام جدیدی برای داستان انتخاب کنید، نام آن را چه می گذاشتید؟

## کارگاه درس پژوهی

- ۱ یکی دیگر از شعرهای پروین اعتصامی را، که به صورت مناظره سروده شده است، انتخاب کنید و در گروه بخوانید. (بهترین شعر گروه را انتخاب کنید و به کلاس ارائه دهید.)
- ۲ در مورد شخصیت بزرگمهر تحقیق کنید و شرح حال یا داستانی از زندگی او را در کلاس بخوانید.
- ۳ به نظر شما، چگونه اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، باعث می شود احساس دانانپذاری در بعضی افراد ایجاد شود؟

# نیايش



خدایا، جهان پادشاهی توراست  
زماء خدمت آید، خدایی توراست  
پناه بلندی و پستی تویی  
همه نیستند، آنچه هستی تویی  
همه آفریده ست بالا و پست  
تویی آفریندهی هرچه هست  
خرد را تو روشن بصر کرده ای  
چراغ هدایت تو بر کرده ای  
جهانی بدین خوبی آراستی

بُرون ز آنگه یاریگری خواستی  
خداوند مایی و مابنده ایم  
به نیروی تویک به یک زنده ایم  
رهی پیشم آور که فرجام کار  
تو خشنود باشی و من رستگار

نویسنده



## آ



**آتشگر:** روش‌کننده‌ی آتش، کسی که آتش را فروزان می‌کند.

**آذرگشسب:** به معنی آتش تند و تیز، نامی است در شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از سه آتش مقدس بوده، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنه و کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

**آزموده:** آزمایش کرده، امتحان کرده، آزمایش شده

**آفاق:** افق‌ها، جمع افق

**آوخ:** دریغ، افسوس، آخ



**بَتَر:** بدتر

**بَحْر:** دریا

**بدوگروم:** تابع او شوم، از او اطاعت کنم، به او گروم.

**بَزَاز:** پارچه‌فروش

**بستاید:** ستایش کند

**بَصَر:** بینایی، روشنی دیده، دیدن

**بعشی:** نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

**بقا:** همیشگی، جاودانگی

**بنداخت:** انداخت

**بی بار و بِر:** بی ثمر، بی حاصل، بیهوده

**بیخ:** بُن، ته، ریشه

**بی درنگ:** فوری، بی توقف



**پار:** سال گذشته

**پارسا:** پرهیزگار، پاک دامن

**پرخاش:** درشتی، ستیزه‌جویی

## الف



**اتحاد:** یکپارچگی، یکی شدن

**اجابت:** پاسخ دادن، برآوردن، پذیرفتن

**إحسان:** خوبی، نیکوکاری، بخشش

**إدبار:** بدبهختی، نگون بخت

**ادعا کردن:** طلب کردن مزیتی برای خود

**ارچه:** اگرچه

**ازَلَى:** همیشگی، بی‌آغاز

**أُسْرَا:** اسیران، جمع اسیر

**أَسْرَار:** رازها، سرها، جمع سِر

**اشرف:** گرامی‌تر، شریف‌تر

**اطاعت:** پیروی

**اعتبار:** آبرو، ارزش، قدر

**اعتدال:** میانه‌روی

**الفت:** دوستی، انس، خوگرفتن

دُنیا را دیده و تجربه اندوخته



**چاره:** تدبیر، علاج، درمان

**چاک چاک:** پاره پاره

**چست:** چابک، تندا و تیز، چالاک

**چیرگی:** پیروزی

**چیره:** پیروز

**چیره دست:** هنرمند، ماهر، زبردست



**حاجت:** نیازمندی، نیاز، احتیاج

**حادثه:** پیشامد تازه، واقعه، رویداد

**حاشیه:** کناره

**حب الوطن:** میهن دوستی، دوست داشتن وطن

**حُرمت:** آبرو، احترام

**حصیر:** نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه دیگری بافته می شد.

**حک:** خراشیدن، تراشیدن

**حکما:** جمع حکیم، دانشمندان

**حکمت:** علم و دانش

**حوالس:** جمع حس، یکی از توانایی های انسان که با کمک آن، چیزها را درمی یابد.



**خاطر:** آنچه از دل گذرد، اندیشه و خیال

**پیشه:** کار، حرفه



**تأخیر:** عقب انداختن، درنگ کردن

**تألیف:** نوشتن کتاب

**تجلى:** پیدا شدن

**تحقیق:** به حقیقت پیوستن، درست شدن

**تَسْلِی:** آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی

**تعالی:** بلند مرتبه، برتر

**تفته:** داغ، گداخته، گرم

**تل:** تپه، پشتہ

**تلخیص:** خلاصه، چکیده

**تمام عقلی:** کسی که عقلش کامل است.

**تیشه:** ابزار آهنی نجاران و سنگ تراشان

**توده:** تپه و پشتہ، جمع کردن

**تیمار کردن:** غمخواری و دلسوزی



**ثبت:** پابرجا، استوار

**ثواب:** کار خوب و پسندیده



**جان فشانی:** فدا کردن جان

**جماع:** جامعه ها، جمع جامعه

**جوانمردی:** سخاوت، بخشندگی

**جور:** ستم، ظلم

**جهاندیده:** کسی که بسیار سفر کرده و بیشتر شهرهای

**رَضْدَخَانَه:** مکانی که در آن به تماشای علمی آسمان و مطالعه در اوضاع ستارگان می‌پردازند.

**رَكَابُ دَار:** پیاده‌ای که همراه سوار راه می‌رود.

**رَهْنَمُود:** راهنمایی، نشان دادن راه صحیح در کاری

**رِيشْخَنْدَ كَرْدَن:** مسخره کردن



**زاد:** سن، زمان عمر

**زار:** ناتوان، ضعیف، نحیف

**زَرَيْن:** طلاibi، چیزی که از زر ساخته شده و یا به رنگ زر است.

**زَوَال:** نابودی، رو به نیستی رفتگی

**زینت:** آرایش، زیبایی، زیور

**زینهار:** زنهار، آگاه باش



**ژرف:** عمیق

**ژرفای:** گودی، عمق



**ساعی:** سعی کننده، کوشش

**سپاسداری:** شکرگزاری، سپاسگزاری

**سپاسگزار:** شکرگزار، قدردان

**ستوده:** ستایش شده، پسندیده

**ستوه‌آمدن:** خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ آمدن

**سحاب:** ابر

**خان:** مرحله (هفت‌خان)

**خطاب:** رویارویی سخن گفتن، سخنی که به کسی بگویند و پاسخ بشنوند.

**خلال:** چوب باریک که لای چیزی بگذارند.

**خلق:** آفریده، مردم

**خلق:** خوی و منش

**خَمْ كَمْنَد:** گره و پیچ طناب

**خواجه:** صاحب، بزرگ، سرور

**خوار:** پست و حقیر

**خیره:** بی‌پروا، گستاخ، لجباز



**دادگر:** عادل

**دار و ندار:** دارایی، مال و ثروت

**دروغ‌آزمای:** دروغگو، دروغزن

**دروغ زن:** دروغگو

**دریغ:** افسوس، حسرت

**دریغ داشتن چیزی:** کوتاهی کردن

**دشمنان:** دشمنان

**دستگاه:** شکوه، قدرت، عظمت

**دوره‌گرد:** فروشنده‌ی بدون محل کسب و در حال حرکت



**راغب:** مایل، علاقه‌مند

**ربيع:** بهار، هنگام بهار

**رحلت:** درگذشت، وفات

**صیف:** تابستان



**طاقة:** توانایی، قدرت

**طبع:** ذات، خُلق و خوی، طبیعت

**طعام:** غذا

**طفولیت:** خردسالی، کودکی



**عبرت گرفتن:** پند گرفتن

**عجبایب:** جمع عجیب، شگفتی‌ها

**عزّت:** عزیز و گرامی بودن، سربلندی

**عَزَّوجَلٌ:** عَزٌّ: عزیز است، جَلٌ: بزرگوار است

**علّامه:** بسیار دانشمند، انسان فاضل و دانا

**علیم:** بسیار دانا، عالم، اهل فضل و علم. در حکایت

«درخت علم» این کلمه از روی طنز بیان شده و

به معنای بی خبر و نادان است.



**غافل:** بی خبر، فراموشکار

**غافلگیر کردن:** بی خبر حمله کردن، ناگهان بر

کسی وارد شدن

**غرق:** زیر آب رفتن و خفه شدن، فرورفتن

**غريب:** ناآشنا، بیگانه

**غفلت:** بی خبری، نادانی

**غلبه:** چیره شدن، پیروزی

**سرِ الله:** سر الهی، راز خداوندی، اسرار الهی

**سزاوار:** شایسته، لا یق

**سلطین:** پادشاهان

**سلیم:** ساده دل، سالم، بی عیب

**سنده:** چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته، مدرک، اسناد

**سهله:** آسان، ساده

**سیمرغ:** پرنده‌ای است افسانه‌ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی‌رنگ هم گفته شده است.



**شاخسار:** شاخ و برگ، قسمت بالای درخت که پر شاخ و برگ باشد.

**شاهین:** نوعی پرنده‌ی شکاری

**شبروان:** کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با خدا بیدار هستند، عبادت‌کنندگان در شب، عارفان، حق‌شناسان

**شتا:** زمستان، فصل سرما

**شکوده:** هیبت، عظمت

**شنُفتہ:** شنیده



**صاحب:** هم‌صحبت، یار و دوست

**صرخه:** سنگ بزرگ و سخت

**صرف کردن:** خرج کردن

**صواب:** درست، شایسته

**کلبه:** خانه‌ای کوچک و تنگ و باریک

**کمند:** طناب، بند، ریسمان

**کم‌نظیر:** کم‌مانند

**کوبه:** وسیله‌ای فلزی که بر روی در خانه‌ها قرار داشت و برای آگاه کردن ساکنین خانه کوپیده می‌شد.



**گذشتگان:** درگذشته‌ها، کسانی که از دنیا رفته‌اند.

**گران:** سنگین

**گران‌مایه:** بالرزش، گران‌بها

**گرد:** شجاع، دلیر

**گراف:** دروغ، لاف

**گمان:** حدس، خیال، فرض



**لاف زدن:** گفتار بیهوده گفتن، گزاره‌گویی

**لایق:** سزاوار، شایسته

**لطایف:** جمع لطیفه، سخنان کوتاه و خوش‌مزه، طنزآمیز



**ماشاء الله:** آنچه خدا خواست

**مایه:** مقدار، اندازه

**مباهات:** فخر کردن و نازیدن به چیزی

**متدين:** دین دار

**متافق:** هماهنگ، با هم یکی شده

**مجال:** فرصت

**غニمت:** آنچه به دست آید، سود، فرصت مناسب



**فاتحه:** آغاز کار، اوّل چیزی، گشايش

**فراز و فرود:** بلندی و پستی

**فرجام:** پایان، آخر، عاقبت کار

**فروغ:** نور، پرتو، روشنایی

**فضل:** احسان، بخشش

**فضیلت:** برتری

**فکرت:** اندیشه، تفکر

**فیض:** بخشش، عطا



**قُمری:** پرنده‌ای خاکستری رنگ و کوچک‌تر از کبوتر

**قُوا:** نیروها، جمع قوّه

**قوى رایی:** کسی که اندیشه‌های عالی دارد، بلندنظری، استواری فکر

**قيامت:** محشر، روز رستاخیز

**قيامت تأثیر:** شگفت‌انگیز، چیزی که تأثیر بسیار زیادی دارد، رویداد عجیب

**قيد:** بند



**کُتب:** جمع کتاب، کتاب‌ها

**کردار:** رفتار

**کریمانه:** با بخشنده‌گی زیاد

**موسم:** هنگام، وقت و زمان چیزی



**ناپاک رای:** بداندیش، بدگمان

**ناگزیر:** ناچار

**ناگوار:** سخت، ناخوشایند، غیرقابل تحمل

**نخجیر:** شکار، حیوانی را که شکار کنند.

**نغمه:** آواز، سرود، آهنگ

**نفوذ:** فرورفتن، اثرکردن

**نمودی:** نشان دادی

**نیرنگ:** فربیب، حیله



**وَلَا:** محبت و دوستی، ولایت

**ولایت:** شهرستان‌ها، مناطق



**هجر:** جدایی، دوری

**هلاک:** نابودی، نیست شدن

**همت:** قصد، اراده و عزم قوی

**هیمه:** هیزم؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

**واژه‌ی هیمه‌سوز:** را جایگزین واژه‌ی فرانسوی

«شومینه» کرده است.



**یزدان:** آفریدگار، خدا، پروردگار

**محاصره:** اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن

**مَحْفَل:** مجلس

**محنت:** رنج

**مخاطب:** کسی که با او سخن گفته می‌شود.

**مدافعان:** جمع مدافع، دفاع کنندگان

**مدعی:** ادعا کننده

**مدھوش:** بیهوش، عاشق و شیفته، حیران، متحری

و سرگردان

**مذلت:** خواری و پستی

**مرحمت:** مهربانی

**مرغزار:** چمنزار، سبزه‌زار

**مرکب:** جوهر، دوات

**مستمتع:** شونده

**مستمند:** فقیر

**مشاجره:** با هم نزاع و دعوا کردن

**مشاورت:** با هم مشورت کردن، همفکری

**مشقق:** دلسوز

**مشقت:** سختی، رنج

**مصطفی:** برگزیده و پاک

**معرفت:** شناخت به علم و دانش

**مَكَارِم:** نیکویی‌های اخلاقی

**مَلَال:** بیزاری، غم، اندوه

**ملک:** پادشاه

**مُلَك:** پادشاهی، کشور

**ملک:** زمین در تصرف کسی

**ملل:** ملت‌ها، جمع ملت

**ملول:** غمگین، آزرده

**مناجات:** راز و نیاز کردن با خدا

**موزون:** دارای وزن و آهنگ، سنجیده

## ارژنگ دیو

ارژنگ نام یکی از سرداران دیو سپید بود. ششمین خان رستم، جنگ با ارژنگ دیو است. اولاد دیو، رستم را به محلی که دیو سپید، کاووس را در آن در بند کرده بود، برد. وقتی به آنجا رسیدند رستم متوجه شد، یکی از سرداران دیو سپید به نام ارژنگ دیو، مأمور نگهبانی از کاووس است. رستم ارژنگ دیو را از بین برد و سپاهیانش از ترس پراکنده شدند.

## اعتصامی، پروین (۱۳۲۰—۱۲۸۵)

پروین اعتصامی که نام اصلی او رخشنده است، شاعر پرآوازه‌ی زبان فارسی است. وی در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در تبریز دیده به جهان گشود. پدرش یوسف اعتصامی معروف به اعتضادالملک، از نویسنده‌گان بنام ایران و مدیر مجله‌ای به نام بهار بود. او لین اشعار پروین نیز در همین مجله منتشر شد. سروده‌های پروین در زمینه‌ی موضوعات اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرزگونه دارد. وی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت، آرامگاه وی در شهر قم، کنار صحن مبارک حضرت معصومه (س) قرار گرفته است.

## امین پور، قیصر (۱۳۸۶—۱۳۳۸ ه.ش)

از شاعران بر جسته‌ی انقلاب اسلامی بود. مجموعه شعرهای «به قول پرستو»، «کوچه‌ی آفتاد»، «تنفس صبح» و «آینه‌های ناگهان» از آثار اوست. او در سال ۱۳۶۸ موفق به کسب جایزه‌ی نیما یوشیج موسوم به مرغ آمین بلوغین شد. وی در سال ۱۳۸۶ درگذشت.

## اولاد

اولاد نام دیوی است که در خان پنجم، رستم با وی و سپاهیانش مواجه می‌شود و با آنها مبارزه می‌کند و آنها را تارومار می‌کند و به وی می‌گوید اگر محل دیو سپید را به او نشان دهد، او را شاه مازندران خواهد کرد، در غیر این صورت او را خواهد کشت. اولاد نیز محل دیو

# نام نامه (اعلام)

## آذریزدی، مهدی (۱۳۸۸—۱۳۰۱ ه.ش)

وی در خرّم‌شاه واقع در حومه‌ی شهر بزد متولد شد. از سال ۱۳۳۶ با توجه به زمینه و مطالعات وسیع قبلی اش شروع به نوشنی داستان‌های گوناگون برای کودکان نمود. او با انتخاب سبک به خصوصی در تهیه و نگارش داستان‌هایش به صورت یکی از نویسنده‌گان ورزیده و مطلع داستان‌های کودکان در ادبیات معاصر ایران درآمده است. پنج کتاب در مجموعه‌ی «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» و پنج کتاب کوچک‌تر در مجموعه‌ی «قصه‌های تازه از کتاب‌های کهن» و حکایت منظومی به نام «شعر قند و عسل» انتشار داد. یکی از مجموعه داستان‌های او برنده جایزه‌ی یونسکو در ایران و دیگری برنده‌ی کتاب برگزیده‌ی سال از طرف شورای کتاب کودک شده است.

## ابراهیمی، نادر (۱۳۸۷—۱۳۱۵ ه.ش)

نویسنده و سینماگری بود که فعالیت‌های فرهنگی اش را با داستان‌های کودک و نوجوان آغاز کرد. «کلاح‌ها و سنجاب»، «دور از خانه»، «قصه‌های ریحانه خانم»، «قصه‌های سار و سیب» و «نوسازی حکایت‌های خوب قدیم برای کودکان» بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان اوست. نخستین کتابش را به اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت. پس از انقلاب، زندگی امام خمینی (قُدِسَ سِرَّه) را با نام «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. وی در خداداد ماه ۱۳۸۷ درگذشت.

## بیهقی، ابوالفضل (۴۷۰—۳۸۵ هـ.ق)

ابوالفضل محمدبن حسین دبیر دانشمند دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی بود. وی پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مشکان به کار پرداخت. اثر معروف او تاریخ بیهقی است.

### تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی نام کتابی نوشته‌ی ابوالفضل بیهقی است که موضوع آن تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی پسر سلطان محمود غزنوی است.

## ترکی، محمد رضا (معاصر)

وی دارای دکترای زبان و ادبیات فارسی و از شاعران و نویسنده‌گان معاصر است. او در دانشگاه تهران به تدریس و تحقیق اشتغال دارد.

## حالت، ابوالقاسم (۱۲۹۸—۱۳۷۱ هـ.ش)

شاعر، مترجم و محقق توانای معاصر است. وی از سال ۱۳۱۴ به شعر و شاعری روی آورد؛ در زمینه‌ی موسیقی اصیل ایرانی نیز فعالیت داشت و سراینده‌ی نخستین سروд جمهوری اسلامی ایران بود. از وی آثار ادبی و فرهنگی فراوانی در زمینه‌های طنز، شعر، ادبیات و ترجمه باقی است. «دیوان حالت» از جمله آثار اوست که این اثر نمایانگر عمق دانش ادبی وی است.

## حسینی، سید حسن (۱۳۸۳—۱۳۳۵ هـ.ش)

شاعر انقلاب اسلامی، مجموعه شعرهای «هم صدا با حلق اسماعیل» و «گنجشک و جبرئیل» از آثار اوست.

## خواجہ نظام الملک (قرن پنجم هـ.ش)

نظام‌الملک از وزیران و دانشمندان مشهور قرن پنجم است که در توس متولد شد. مدت وزارت‌ش سی سال

سپید را به رستم نشان می‌دهد.

## ایرج میرزا (۱۳۰۴—۱۲۵۲ هـ.ش)

ایرج میرزا جلال‌الممالک از شاعران معاصر است که در سال ۱۲۵۲ در شهر تبریز به دنیا آمد. وی از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. در مدرسه‌ی دارالفنون تبریز تحصیل کرد. ابتدا شاعر دربار قاجار بود اما به زودی از شاعری دربار کناره گرفت. شعر او ساده و روان است.

## بابا طاهر (قرن چهارم و پنجم هجری)

باباطاهر عربان همدانی از شاعران و عارفان ایرانی است. او اشعار خود را در قالب دویتی و بالهجه‌ی لری و همدانی سروده است. آرامگاه وی در شهر همدان است.

## بزرگمهر

بزرگمهر بختگان وزیر خردمند انشیری‌وان بود. وی در ابتدا برای آموزش و پرورش هرمند انشیری‌وان گماشته شده بود و به دلیل خردمندی و کیاست به مقام وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انشیری‌وان خدمت کرد. وقتی دستگاه شطرنج توسط پادشاه هند به ایران فرستاده شد، بزرگمهر اسرار آن را کشف کرد.

## بلعمی، ابوعلی (قرن چهارم هجری)

وی از بزرگان و نویسنده‌گان تاریخ زبان و ادب فارسی بود. بلعمی روزگاری را به وزارت سامانیان سپری کرد. ترجمه‌ی تاریخ طبری و تأثیف آن به زبان فارسی از آثار اوست.

## بهمنیار بن مرزبان ابوالحسن (قرن پنجم هجری شمسی)

دانشمند ایرانی و شاگرد سرشناس ابن سینا بود. کتاب المباحثات ابن سینا بیشتر در پاسخ به پرسش‌های اوست.

سیاوش را به دل گرفت و با اسفندیار جنگید و سرانجام با دیسیسه‌ی برادرش شغاد کشته شد.

### سرشار، محمد رضا (رضا رهگذر)، (معاصر)

داستان‌نویس، منتقد و پژوهشگر معاصر، متولد ۱۳۳۲ در کازرون است. از وی آثار داستانی فراوانی به چاپ رسیده است.

### سعدی، شیخ مصلح الدین (قرن هفتم هجری قمری)

از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندهای ایران در قرن هفتم است. بوستان (به شعر) و گلستان (به نثر همراه شعر) و دیوان اشعار از او بر جای مانده است. مجموعه‌ی این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود. او آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فرا گرفت و برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. سعدی پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. کتاب گلستان او که نظم و نثر می‌باشد، حاصل تجربیات او در این سفرها است. از آثار دیگر او می‌توان بوستان را نام برد که در نوع خود بی‌نظیر است. موضوع این کتاب، اخلاق و تربیت و سیاست و اجتماعیات است که به شعر می‌باشد.

### سنبداننامه

سنبداننامه یا کتاب «حکیم سنبداد» یا «داستان هفت وزیر» داستانی قدیمی است که این داستان را از موضوعات سنبداد حکیم هندی می‌دانسته‌اند.

### سورانی، دریاقلی (۱۳۵۹—۱۳۲۴ ه.ش)

شهید دریاقلی، یکی از دلیرمردانی بود که در جریان حمله‌ی دشمن بعثی به ایران، متوجه نقشه‌ی پلید آنان برای حمله به ایران شد. وی با شجاعت و فداکاری خویش، خبر حمله و نقشه‌ی دشمن را به پایگاه نیروهای ارتش و سپاه رساند و با این عمل به موقع، سبب ناکامی

بود. بسیاری از پیشرفت‌های سلجوقیان در امور داخلی کشور مدیون لیاقت و کاردانی وی بود. مدارس بسیاری بنا نهاد که پس از وی به مدارس نظامیه شهرت یافت. کتاب «سیاست‌نامه» اثر اوست.

### دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۴—۱۲۵۷)

دانشمند، لغت‌شناس و نویسنده‌ی معروف قرن چهاردهم هجری قمری است. برخی آثار او عبارت است از: «لغت‌نامه»، «امثال و حکم»، ترجمه‌ی «روح القوانین»، تصحیح «دیوان منوچهری» و تصحیح «دیوان حافظ».

### دیو سفید

در خان هفتم، رستم و اولاد به «هفت کوه» محل زندگی دیو سپید رسیدند. رستم دست و پای دیو اولاد را بست. سپس به غار حمله کرد. دیو سپید با سنگ آسیاب و کلاه‌خود و زره آهنی به جنگ رستم رفت. نبردی طولانی بین آنان در گرفت. در پایان رستم پیروز شد و جگر دیو سپید را در آورد. سایر دیوان با دیدن این صحنه فرار کردند. با چکاندن خون دیو سپید در چشمان کاووس و سپاهیان ایران، همگی بینایی خود را باز یافتنند.

### رخش

رخش نام اسب رستم، قهرمان شاهنامه است. رخش به معنی رنگ سرخ و سفید مخلوط شده است. بدن رخش دارای لکه‌های قرمز و زرد و سفید بوده است.

### رستم

پهلوان ایرانی، پسر زال و رودابه که زندگی او پر از شگفتی بود. تمام عمر او به پهلوانی گذشت و در تنگناها به کمک شاهان و شاهزادگان ایرانی می‌شتابفت. کاووس را دوبار نجات داد. از شش خان رستم گذشت و با دیو سفید جنگید. بیژن را از چاه نجات داد. کینه‌ی مرگ

## شهریار (۱۳۶۷—۱۲۸۵ ه.ش)

محمد حسین بهجت تبریزی متولد ۱۲۸۵ ه. ش در شهر تبریز است. وی تحصیلات خود را در تبریز و دارالفنون تهران گذراند. او نخست در رشته‌ی پژوهشی تحصیل کرد و پس از چندی، پژوهشی را رها کرد و به شعر و شاعری رو آورد. ابتدا بهجت را به عنوان نام شعری (تخلص) برگزید، ولی سرانجام شهریار را انتخاب کرد. شهریار به دو زبان فارسی و آذربایجانی (ترکی) شعر می‌سرود. منظومه‌ی «حیدربابا» معروف‌ترین شعر ترکی است. او در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در مقبرة الشعرا تبریز به خاک سپرده شد.

## ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (قرن پنجم هجری)

وی کتاب «سنندادنامه» را از فارسی دری به نظر روان ترجمه کرد.

## علی‌پور، مصطفی (معاصر)

متولد ۱۳۴۰ در شهر تنکابن و دانش‌آموخته‌ی زبان و ادب فارسی است. علی‌پور، نویسنده و شاعر و مدرس دانشگاه است. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: «ساختار زبان شعر امروز»، «از گلوی کوچک رود» و «تا صبح دمان».

## عنصرالعالی کیکاووس بن اسکندر

وی از امراهی دانشمند آل زیار (در قرن پنجم هجری) است. فرمانتروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصرالعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می‌سرود. کتاب «قابوس نامه» که در حقیقت نصایح و اندرزهای زندگی‌ساز او خطاب به فرزندش «گیلانشاه» است، از آثار معروف نثر ساده و روان فارسی به شمار می‌آید.

نیروهای عراقی در تصرف آبادان گردید، عزم و دلیری وی مانع سقوط آبادان شد.

## سیاست نامه

كتابی است به زبان فارسی اثر خواجه نظام‌الملک، این کتاب پنجاه فصل دارد و حاصل تجربیات چندساله‌ی نظام‌الملک وزیر دانشمند سلجوقیان است.

## سینا، ابوعلی (۴۲۸—۳۷۰ هجری قمری)

از دانشمندان بنام قرن چهارم و پنجم است. در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی حافظ قرآن شد. در جوانی پادشاه سامانی نوح بن منصور را معالجه کرد و از کتابخانه‌ی گران‌بهای او بهره‌ها برداشت. در سفری در همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می‌توان به کتاب‌های «شفا»، «قانون» و «دانش نامه‌ی علایی» اشاره کرد.

## شاهنامه

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های جهان و شاهکار حماسه‌ی ملی ایرانیان است. شاهنامه اثربن منظوم که شامل پنجاه هزار بیت است و سرودن آن حدود سی سال طول کشیده است. فردوسی، خود درباره‌ی شاهنامه می‌گوید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال  
همه رنج بردم به بسیار سال

در سال ۲۰۱۰ میلادی، هزارمین سالگرد نوشته شدن شاهنامه، از سوی یونسکو، جشن گرفته شد.

## شبستری، شیخ محمود (قرن هشتم هجری)

از عارفان مشهور ایرانی است که نوشته‌ها و سروده‌هایی در زمینه‌ی عرفان اسلامی دارد. معروف‌ترین اثر شعری او مثنوی «گلشن راز» است.

## گلستان

گلستان، کتابی است نوشته‌ی شاعر و نویسنده‌ی معروف ایرانی شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی. این کتاب شامل یک مقدمه و هشت باب است که موضوعات آن عبارات‌اند از: باب اول: در سیرت پادشاهان، باب دوم: در اخلاق درویشان، باب سوم: در فضیلت قناعت، باب چهارم: در فواید خاموشی، باب پنجم: در عشق و جوانی، باب ششم: در ضعف و پیری، باب هفتم: در تأثیر تربیت، باب هشتم: در آداب صحبت.

## لغتنامه

لغتنامه، بزرگترین و مهم‌ترین اثر علی‌اکبر دهخدا است، که بیش از ۴۰ سال از عمر او، صرف آن شد. لغتنامه‌ی دهخدا، در حقیقت دایرةالمعارفی در ۱۶ جلد است و شامل شرح و معنی واژگان آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی است. لغتنامه‌ی بزرگ دهخدا شامل بخش بزرگی از واژگان ادبی زبان فارسی، با معنای دقیق، و اشعار و اطلاعاتی درباره‌ی آنهاست. علاوه بر دهخدا، گروهی از پژوهندگان زبان و ادب فارسی سال‌ها در تهیه و تدوین لغتنامه تلاش کردند.

## مثنوی معنوی

نام کتابی است که توسط جلال الدین محمد بلخی در قرن هفتم نوشته شده است و شامل ۶ دفتر و ۲۶ هزار بیت و حکایت‌هایی جالب و پندآموز است.

## مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۲۳ ه.ش)

در سال ۱۳۲۳ در روستای سیرج کرمان دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در روستا آغاز کرد و در کرمان و تهران ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ اولین داستان‌های او در مطبوعات منتشر شد و تاکنون کتاب‌های زیادی از او منتشر گردیده است که معروف‌ترین آنها مجموعه‌ی پنج جلدی «قصه‌های مجید»، داستان «خمره» و

## غزالی، محمد، ابوحامد (۵۰۵-۴۵۰ ه. ق)

امام محمد بن محمد غزالی از دانشمندان معروف سلجوقی بوده است. وی در فقه و حکمت و کلام سرآمد روزگار خویش بود. پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه‌ی او می‌دانند. وی به مدت پنج سال در مدرسه‌ی نظامیه تدریس می‌کرد و در طابران توپ مدفون شد. از آثار او می‌توان به «کیمیای سعادت»، «نصیحة الملوك» و «احیاء علوم‌الدین» اشاره کرد.

## فخر الدین علی، صفی

فخر الدین علی، یکی از لطیفه‌پردازان نامدار ایران و نویسنده‌ی کتاب «لطایف الطوایف» است. در قرن‌های نهم و دهم هجری زندگی می‌کرده است. وی شعرهای سروده و تخلص وی «صفی» بوده است.

## قاموس نامه

قاموس نامه کتابی پندآموز و نوشته‌ی عنصرالعالی کیکاووس است. نام قاموس نامه از نویسنده‌ی آن «قاموس» گرفته شده است. وی این کتاب را برای فرزندش گیلانشاه در ۴۴ فصل نوشته است و موضوعات آن مربوط به تربیت فرزند، رسوم لشکرکشی، مملکت‌داری و آداب اجتماعی و داشن و فن است.

## کلیله و دمنه

کتابی سرشار از حکمت و تعلیم است شامل مجموعه داستان‌هایی که حیوانات قهرمان آن هستند. اصل این کتاب هندی بوده و در روزگار ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه شده است. بعدها ناصرالله منشی در قرن ششم آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

## کیمیای سعادت

کتابی است از امام محمد غزالی، درباره‌ی اصول دین اسلام که در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری نوشته شده است.

تدریس مشغول بود. وی با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستنی داشت. صمیمیت و سادگی در اشعار او موج می‌زد. از سلمان هراتی سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه‌ی خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ۱۳۶۵ در راه رفتن به مدرسه بر اثر تصادف جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن قرار دارد.

«آب انبار» است. وی هم‌اکنون عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.

### مرزبان نامه

کتابی است شامل داستان‌ها و حکایت‌هایی به زبان حیوانات با محتوای پندآمیز که مرزبان بن رستم شروین پریم از شاهان طبرستان آن را در اواخر قرن چهارم به زبان مازندرانی کهن (طبری) تألیف کرده است و سعدالدین وراوینی آن را در قرن ششم به فارسی دری بازگرداند.

### نظمی گنجه‌ای (گنجوی)

جمال الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی متخلص به نظامی (زاده‌ی ۵۳۵ هـ.ق در گنجه و درگذشته‌ی ۶۰۷ یا ۶۱۲ هـ.ق) شاعر و داستان‌سرای ایرانی، و پارسی‌گوی قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی)، که به عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده است. «مخزن الاسرار»، «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» از آثار اوست.

### واعظ کاشفی (۹۱۰ – ۸۴۰ هـ.ق)

حسین بن علی بیهقی سبزواری واعظ ملقب به کمال الدین، دانشمند، واعظ و نویسنده‌ی معروف قرن نهم در سبزوار بود. وی در علوم دینی و معارف الهی و ریاضیات و نجوم مهارت داشت. کتاب «انوار سهیلی»، «روضه الشهداء» و «فتوات‌نامه‌ی سلطانی» از آثار اوست. کاشفی در سال ۹۱۰ هـ.ق درگذشت

### هراتی، سلمان (۱۳۶۵ – ۱۳۳۸ هـ.ش.)

سلمان قنبر هراتی (آذرپاد) در سال ۱۳۳۸ هـ.ش در روستای «مرز دشت» تنکابن در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سروden شعر را آغاز کرد. او در یکی از روستاهای تنکابن به کار

# منابع



- صفا، ذیبح الله، گنج سخن (منتخب آثار شاعران بزرگ پارسی گوی)، انتشارات ققنوس، چاپ هشتم، ۱۳۶۳.
- صفا، ذیبح الله، گنجینه‌ی سخن (منتخب آثار پارسی نویسان بزرگ)، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- صفی، فخر الدین علی، لطایف الطوایف، مؤسسه‌ی فرهنگی اهل قلم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲.
- غزالی، امام محمد، کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیوجم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (نامه‌ی باستان)، به کوشش میرجلال الدین کزازی، انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
- کیکاووس، عنصرالعمالی، قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.
- محمدی، حسنعلی، از بهار تا شهریار، انتشارات فرتات، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- مرادی کرمانی، هوشنگ، آب انبار، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر (مجموعه‌ی شش جلدی)، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- منشی، ناصرالله، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۲.
- مولوی، جلال الدین، محمد، متنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۰.
- منشی، ناصرالله، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ نهم، ۱۳۷۰.
- نظمی، حکیم الیاس، خمسه‌ی نظامی، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، بی‌تا هراتی، سلمان، مجموعه‌ی کامل شعرهای سلمان هراتی، نشر دفتر شعر جوان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.

- آذریزدی، مهدی، قصه‌های برگزیده از مرزبان نامه، بازنویسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰.
- اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، با مقدمه‌ی «ملک الشعراًی بهار»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.
- امین‌پور، قیصر، گزینه‌ی اشعار امین‌پور، انتشارات مروارید، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۲.
- باقریان، سیدرضا و جمعی از نویسندها، نیایش نامه (مجموعه‌ی شش جلدی گزیده‌ای از نیایش‌های منظوم و منثور ایران و جهان)، ناشر مؤسسه‌ی فرهنگی، دین پژوهی بشر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- بهار، محمد تقی، دیوان ملک الشعراًی بهار، انتشارات توسع، ۱۳۶۸.
- بهرنامزاده، داستان‌های کوتاه از نویسندها، ناشناس، عشق بدون قید و شرط، تهران، پژوهه، ۱۳۸۲.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، نشر جام، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- بوروهاب، محمود، مرام خوبان (مجموعه‌ی آسمان چه می‌گوید)، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- تندگویان (زندگی نامه‌ی شهید محمدجواد تندگویان)، ناشر اداره‌ی کل روابط عمومی وزارت نفت، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- حسن‌دوسن، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴.

